

**شانسنامه**

**هفته‌نامه فرهنگی، ورزشی، اجتماعی، هنری با روش خبری-تحلیلی صاحب امتیاز: سودابه آزادگان**  
**مدیرمسئول و سردبیر: کیانوش رستمی**  
**نشانی: خرم‌آباد، خیابان علوی، مجتمع هفت آسمان، طبقه سوم، واحد ۳۰۵**  
**تلفن: ۰۶۳۳۴۰۷۰۰۴-۰۶۳۳۴۰۲۴۶۱ دورنگار: ۰۶۳۳۴۰۲۴۶۱**  
**پیام‌تک: seymare3@yahoo.com**  
**آرناما: www.seymare.com**  
**تلفگرام: @seymareweekly**  
**لیتوگرافی و چاپ: پیام‌سانه همدان، تلفن: ۰۸۱۳۴۵۸۶۷۳۱**

**ادامه از صفحه‌ی نخست:**

شوربختانه از شواهد پیداست که نگرش‌های غالبی در سیستم حکمرانی ما وجود دارد که نسبت به پذیرش این بحران‌ها در سطوح جهانی و ملی مقاومت نموده و تمایل دارد اولویت‌ها و ارزش‌های ایدئولوژیک خود را به جای واقعیت بنشانند و نه فقط خواهان این نیست که از ظرفیت‌های اجتماعی و

**عقلانیتی پدیدار شود که با تزیق امید و بالابردن مشارکت اجتماعی و سیاسی، افزایش ظرفیت حکمرانی بتوانند دنیای کنربرتر و آرام‌تری در این زمانه نامطمئن برای این مردم محنت زده فراهم کند و با خرد و تدبیر باری اضافه بر دوش مردم این دیار نباشند. چنین باد!**

**عقلانیتی پدیدار شود که با تزیق امید و بالابردن مشارکت اجتماعی و سیاسی، افزایش ظرفیت حکمرانی بتوانند دنیای کنربرتر و آرام‌تری در این زمانه نامطمئن برای این مردم محنت زده فراهم کند و با خرد و تدبیر باری اضافه بر دوش مردم این دیار نباشند. چنین باد!**

**یادداشت**

**اول: با لرستان در لوور**

بازدید از موزه‌ی لوور یک تجربه‌ی ماندگار و فوق‌العاده است. این راه‌سال‌ها پیش زمانی که یک دانش‌آموز دبیرستانی بودم فهمیدم، وقتی که کتاب تاریخ هنر را ورق می‌زدم و عکس‌های زیبای آثار برجسته‌ی باستانی و هنری را یک به یک و چندین و چند بار با دقت بسیار تماشا می‌کردم. عکس‌هایی که سیاه و سفید و بی‌کیفیت بودند اما همین برای سفرهای خیالی من کافی بود. رویاپردازی در اطراف این موضوع ادامه داشت تا این‌که سی سال بعد و در درست در میانه‌های همین تابستانی که گذشت فرصتی شد تا سفری داشته باشم به پاریس. سفری که دیگر رویا نبود، واقعیتی بود بس شیرین.

از همان سال‌ها می‌دانستم که بخش هیجان‌انگیز این سفر جایی از جاذبه‌های گوناگون شهر پاریس، دیدار از موزه‌ی لوور و تالار ویژه‌ی فرغ‌ها‌ی لرستان خواهد بود. با خود فکر کردم که چه جایی بهتر از این‌جا برای بیدار کردن و پر و بال دادن به احساسی که همیشه در وجودم ریشه داشته است. حس می‌کنم حالا که چند سالی است در جای دیگری از دنیا زندگی می‌کنم، هرگز از سرزمینم، شهرم و دیارم جدا نبوده‌ام. به‌خاطر همین فرادی همان شبی که به پاریس رسیدم، مشتاقانه و بی‌آرام و قرار به سمت موزه‌ی لوور حرکت کردم. تا به موزه رسیدم ساعت ده شده بود و صف تپهه بلیت چند صد متر طول داشت. حدود دو ساعت طول کشید تا توانستم داخل موزه شوم. در این فاصله چند عکس از نمای بیرونی و محوطه‌ی تاریخی موزه گرفتم.

لوور، یکی از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین موزه‌های هنری جهان است که بی‌نیاز از هر تعریفی است. با ورود به تالارهای تو در توی این موزه‌ی بزرگ در قلب شهر، به دنیایی از هنر و تاریخ فرا خوانده شدم که برلیم بسیار هیجان‌انگیز و شگفت‌آور بود. در میان تالارهای موزه که بسیار هنرمندانه، دقیق و به‌جا و با استفاده از آثار هنری و باستانی و هم‌چنین تکیه بر جزئیات گوناگون معماری زینت یافته بودند، قدم می‌زدم. برای لحظاتی احساس کردم که در یک سفر زمانی قرار گرفته‌ام که در آن به لرستان هم خواهیم رفت. هر تالار و هر ویترین از موزه‌ی لوور، داستانی جدید از هنر و تاریخ را برلیم روایت می‌کرد. از آثار بزرگ مانند «مونالیزا» اثر لئوناردو داوینچی گرفته تا سفالینه‌های باستانی، از فرار و فرود تمدن‌های گذشته تا فرغ‌های باستانی لرستان، هرکدام شور و شگفتی توأم با پریشانی و تعجب در من پدید می‌آوردند.

فرغ‌های لرستان که از دوران باستان تا دیگر دوران‌های تاریخی مختلف کشف شده‌اند، به‌عنوان نمونه‌هایی از هنر و فناوری برنز در ایران باستان محسوب می‌شوند. این برنرها اغلب شامل آثار مذهبی، آیینی و نمادینی بوده‌اند که تا حد بسیار زیادی فرهنگی و تاریخ مردم لرستان را بازتاب داده‌اند به‌طوری‌که از زمان دوران باستان، این

**من، لرستان و سعیدی شیرازی؛ دیدار در پاریس**



منطقه به‌عنوان یک مرکز مهم در تولید برنزهایی هنری و تجاربتی شناخته می‌شده است. فرغ‌ها یا همان برنزهایی لرستان، علاوه بر ارزش تاریخی و آثار هنری، ارزشی فرهنگی نیز دارند. این آثار نشان از توانایی هنرمندان این منطقه در تجسم ایده‌ها و اعتقادات مذهبی و فرهنگی دوران خود می‌دهند. هنرمندان برای ساخت این برنزه‌ها از تکنیک‌های پیچیده و دانش عمیقی استفاده می‌کرده‌اند که خود نشان از سطح بالایی از تخصص و هنر در نزد صنعتگران هنرمند این حوزه داشته است. دقایقی گذشت و حالا به تالار لرستان رسیده بودم. در پوست خود نمی‌کنجیدم و سر از پا نمی‌شناختم. درون تالار و در چند ویترین مختلف فرغ‌ها را به نمایش گذاشته بودند و در چند جای تالار با رسم نقشه و ذکر نام لرستان به انگلیسی و فرانسه به میزان قدمت فرغ‌ها اشاره شده بود. غرق تماشای فرغ‌ها بودم که صحبت‌های زن و مرد میان‌سال‌ی توجه‌ام را جلب کرد. مرد در حال فیلم گرفتن از غرغ‌های فرغ بود و به انگلیسی در مورد این آثار توضیح می‌داد. در چند جا نام لرستان را برد و همین باعث شد که به او نزدیک و با او هم‌صحبت شوم. به او گفتم: من یک لرستانی هستم - با افتخار این جمله را گفتم - جایی که این آثار متعلق به آن‌جاست. مرد و زن خوش‌حال شدند و شروع به صحبت در مورد فرغ‌ها کردند. مرد توضیح داد که از آمریکا آمده‌است و قسمت عمده‌ی سفرش به پاریس برای دیدن این آثار بوده‌است. همسرش

سعید عسکری‌عالم

صحبت‌های او را با گفتن این جمله که بسیاری دیگر از فرغ‌های لرستان را در موزه‌ی متروپولیتن نیویورک و چند موزه‌ی دیگر از نزدیک دیده‌ایم، حرف‌های مرد را تکمیل کرد.



هر دو اطلاعات نسبتاً کاملی از تاریخچه‌ی آثار داشتند و از میزان دقت، ظرافت و خلاقیتی که در طراحی، ریخته‌گری و قالب‌ریزی این آثار آن‌هم در چند هزار سال پیش ابراز شگفتی می‌کردند. حرفشان کاملاً درست بود. این میزان از دقت و ظرافت که با انتقال مفاهیم عمیق در مورد مذهب، سنت، طبیعت و کار همراه بود بسیار شگفت‌انگیز می‌نمود. با خودم فکر می‌کنم که با وجود این همه مجموعه‌های هنری غنی، احتمالاً زمانی نخواهم داشت که به همه آثار به صورت کامل مرور سریع نیز می‌تواند تجربه‌ی فراموش‌نشدنی برای من باشد. از آثار برجسته قدیمی تا آثار مدرن، هر کدام با زیبایی و شگفتی خود، مرا مهجوت می‌کردند.

**نوروز**

**نوروز پیوند عقل و عشق**



محسن رستمی

نوروز رابطه‌ی کاملاً دیالکتیک با حال خوش مردم و نشستن لبخند رضایت از زندگی دارد. نفس خود عید و آمنت بهار در گذشته سرمستی و حال و هوایی دیگر در روح و روان مای ایرانی شکل می‌داد و با ذوق و دلی گیرا آمنت بهاران را به نظاره می‌نشست. آنان که با این فرهنگ و آیین هم‌دل نبودند با افکار مسموم خود بغض و کینه از تاریخ و فرهنگ بالنده‌ی این سرزمین را به ریخت‌های گوناگون نشان داده‌اند.

ولی جوهره‌ی ناب وجودی این فرهنگ و تمدن آن‌قدر بویا و قوی بوده و در دل مردمان این سرزمین جاری بوده‌است که کج‌اندیشان هرگز قادر نبوده‌اند به این آیین و جشن اهورایی تمدنی داشته باشند. نوروز آن‌قدر در درون خود مملو از زایش و نوزایی است که هیچ قدرت و نیرویی قادر نیست آن را از حیات و زندگی مردمان این سرزمین دور نماید. همه هستی نعمت‌خوآن و نویبندهنده‌ی شگوفه و زاینده‌ی است. جنب و جوشش مردم آغازی نو و طراوت‌انگیز بر تن و جان روح بخش مردمان اهورایی این سرزمین است. تلاقی زیبایی ناب این فرهنگ غنی و کهن پیوند عقل و عشق در چرخش روزگار است و نوروز، این عید باستانی پیمانه‌ی سرمستی و سرخوشی در نزد باورمندان آن به‌وجود آورده تا جان‌ها را از چنان جلا دهد و خرد در پرتو این آیین مهر و انسان دوستی نو و تازه شود.

پیش از رفتن و گام نهان و به‌جا آوردن رسم این آیین باستانی در خانه‌تکانی، مردمان فرهنگ‌دوست این سرزمین خانه‌ی دل خود را از پلیدی و پلشتی و هر آن‌چه که رذالت درون است، پاک و پیراسته می‌کنند تا هیچ جای خانه‌ی دل آنان نازبیا و

زشت جلوه نمایند. در بزم چهارشنبه سوری خانه‌ی دل‌شان را از چنان خانه‌تکانی می‌کنند تا کینه‌ها و رشک‌ها را به باد و نسیم بهاران بسپارند و شعله‌های سرخ آتش رقص‌کنان و موج‌آفرین هر آن‌چه که در سیمای وجودمان نازبیا جلوه می‌کند با گرمی و روشنائی خویش نیست و نابود نمایند.

بدین‌سان، شادی و مهر به‌سان شعله‌های رخشان آتش بر هر کوی و برزن سرک می‌کشد و این نوید را می‌دهد که آدمی و طبیعت هم‌سو و هم‌خانه شده‌اند و این پیام و پندار پر مهر و پایدار آتش در گوش همگان زرمزه می‌شود که سرخی و روشنائی بر چهل و تاریکی غلبه می‌یابد.

در این جشن و پای‌کوبی هیچ‌کس جایگاه ویژه‌ی ندارد. در این جشن پر مهر و انسانی نخست پادشاه از تخت کیانی فرو می‌آید تا هرکسی که حقوقی به تاراج رفته و یا مورد ستم قرار گرفته رسیدگی شود و آن‌جاست که عدالت و دادگری نمایان و جلوه‌گر می‌شود.

اگر به تعمق و بررسی در سفره‌ی هفت‌سین و چگونگی رزاهای نهفته و پیام جویباران در آن نگرسیسته شود آنگاه در خواهیم یافت که این فرهنگ والا و ارزشمند چقدر در روح و نیک‌خواهی است که هر سین آن خود پیامی سترگ و والا را در خود نهفته دارد و نشان می‌دهد که این فرهنگ چقدر بویایی و روژندی دارد.

زمان می‌گذرد و ما را از گذشته رها می‌سازد و به آینده پیوند می‌دهد و آنان که با این جشن اهورایی هم‌دل و همراه نیستند این اندیشه را ندارند که جشنی که در آن خیر و خوبی با خشونت

**دوم؛ با سعیدی شیرازی در پانتئون**

در فاصله‌های کوتاه از رودخانه‌ی سن در محله‌ی لاتن و درست در وسط شهر پاریس بنای زیبا و تاریخی پانتئون (به معنی معبد خدایان، این بنا متفاوت از پانتئون رم در ایتالیا است که در سال ۱۷۴۶ پس از میلاد ساخته شد) قرار گرفته است. این بنا که در آغاز با کاربری کلیسا در قرن هجدهم میلادی توسط لویی شانزدهم ساخته شده، هم‌اکنون مقبره‌ی بسیاری از مشاهیر فرانسوی است. بزرگانی چون ولتر، ژان ژاک روسو، ماری و پیر کوری، ویکتور هوگو، امیل زولا، الکساندر دوم و ماری فرانسوا سعیدی کارنو (به فرانسوی در زیرزمین این بنای پرشکوهِ تاریخی به خاک سپرده شده‌اند).

سعیدی کارنو که سال‌ها کنجکاو‌ی من را برانگیخته بود، نوه‌ی لازار کارنو ریاضی‌دان برجسته، طراح جنگ و پدیدآورنده‌ی چهارده اثرش جمهوری فرانسه و برادرزاده‌ی نیکلا لئونارد سعیدی کارنو (به فرانسوی: Nicolas Léonard Sadi Carnot) (۱۷۹۶-۱۸۳۲) - که بیش‌تر به سعیدی کارنو شناخته می‌شود - (فیزیک‌دان و مهندس فرانسوی که به‌طور کلی، به دو رده‌ی کبیر و پیشنهاد و چرخه کارنو در ماشین‌های گرمایی به نام اوست) بوده است. لازار (پدر بزرگ فرانسوا) علاقه‌ی وافری به سعیدی شیرازی شاعر بزرگ ایران‌زمین داشت و به همین جهت نام میانی (در بسیاری از کشورهای اروپایی مرسوم است) سعیدی را برای فرزندش نیکلای برگزید. فرانسوا سعیدی کارنو پنجمین رییس‌جمهور از جمهوری سوم فرانسه بود که در سال ۱۸۸۷ به ریاست جمهوری رسید و هفت سال بعد در سال ۱۸۹۴ در شهر لیون ترور شد. بعد از دین ساختمان اصلی که با موزائیک‌های رنگارنگ و نقاشی‌های دیواری که حوادث تاریخی فرانسه را به نمایش گذاشته بودند، از طریق راهرویی باریک و با عبور از پله‌های بسیار وارد دالانی شدم که مقبره‌ها به شکل ردیفی در اتاقک‌های کوچک قرار گرفته بودند و مقبره‌ی لازار و سعیدی کارنو نیز به مانند دیگر مقبره‌ها با ارتفاعی حدود یک متر از سطح زمین و درست روبروی هم قرار گرفته بود. در پرورشور راهنمائی که در محل دفن کارنو وجود داشت و در قسمت معرفی او به تاریخچه‌ی این نام‌گذاری اشاره شده بود.

کنجکاو‌ی بیش‌تر من باعث شد تا در مورد سعیدی کارنو از کسی که در قسمت اطلاعات بنای تاریخی پانتئون کار می‌کرد سوال کنم. او کتابچه‌ای از تاریخچه‌ی ریاضیات به من داد که در آن بیوگرافی لازار کارنو آمده بود. در قسمتی از این متن به نام سعیدی شیرازی نیز اشاره شده بود. این داستان نام‌گذاری در کتابی با عنوان از سعیدی تا آراگون نوشته جواد حدیدی نیز آمده است. این کتاب در سال ۱۳۷۳ به‌عنوان کتاب برگزیده انتخاب شده است.

**سوند، مارس ۲۰۲۴/اسفند ۱۴۰۲**

**ادامه از صفحه‌ی ۶: آقای کرامت این شانس**

را داشت که قوی‌ترین گونه پیشی‌شوری یعنی رسته «پُر پیشی‌شوری» را کشف و افتخار آن را به کلکسیون افتخاراتش در «علم پیشی‌شوری» اضافه کند. ترامپ برای حذف غنی‌سازی چهار درصدی اورانیوم در ایران، قرارداد بین‌المللی برجام را که شاهکار دیپلماسی بعد از جنگ سرد بود، به هوا فرستاد. اگرچه گله یا شدن برجام دمار از روزگار ما در آورد، اما دستاوردش برای آمریکا نیز این بود که ج‌ا ایران از غنی‌سازی ۴ درصدی به ۶۰ درصدی، از ذخیره‌سازی چندصد کیلوپی به چند تنی و از وضعیت عادی به آستانه سلاح هسته‌ای رسید و در سبب دشمنان آمریکا یعنی روسوچین جای گرفت. از دیگر پیشی‌شوری‌های ترامپ، خروج از سایر قراردادهای بین‌المللی بود که آمریکا با سگ دو زدن، منقضدشان کرده بود مثل قرارداد آب و هوایی پاریس.

به نظر می‌رسد علم «پیشی‌شوری» دانش بسیار مفیدی است که برای همه‌ی ممالک ضروری است. ما نیز سعی کردیم که این دانش را بومی‌سازی کنیم. در این راستا، متوجه شدیم که «پیشی‌شوری» به‌طور کلی، به دو رده‌ی کبیر و صغیره تقسیم می‌شود؛ حتا کشف هم کردیم که هسته‌ی «پیشی‌شوری کبیره» خودخواهی و هسته‌ی «پیشی‌شوری صغیره» ناآگاهی است. ولی متأسفانه این نگرانی وجود داشت که طلبمان زیادی رسا باشد و از شدت رسیدگی مثل همین روزهای حمیدرساایی، از درخت پایین افتند. لذا برای این که نوشتارمان حداقل از نظر «کیلوپی» وزین باشد، ملاحظات ناقص‌مان را به حوزه‌ی «علم پیشانشوری» کشاندیم و مصادیقی از پیشانشوری در حوزه‌های مختلف کشف و صورت‌بندی کردیم؛ به شرح زیر:

برخی از مصادیق پیشانشوری در حوزه‌ی استراتژیک:

- ۱- ترامپ و احتمالاً برخی از کسانی که مدعی بودند که ادامه برجام به ضرر ایران یا امریکاست.
- ۲- ولادیمیر زلنسکی که با بازگردانی آمریکا و با هویح عضویت در ناتو، روی چماق ولادیمیر روسیه نشست.
- ۳- رییس جمهور تایوان اگر راه زلنسکی را برود.
- ۴- یک مسلمان اگر با اصلاحاتش شهرها را بزرگ‌تر کند ولی مردم را کوچک نگه دارد.
- ۵- کسانی که برای جمع کردن رای، از فدرالیسم سیاسی در ایران دم بزنند.
- ۶- کسانی که فکر کنند خالص سازی بیش‌تر، منجر به کارایی یا هماهنگی بیش‌تر می‌شود.
- ۷- کسانی که می‌گویند «ای مملکت بی‌کس! یا فقط ما یا هیچ‌کس!».
- ۱- کسانی که فکر می‌کنند ان‌شالله طالب آدم می‌شود.
- ۲- هر کس فکر کند موشک یا دیپلماسی به کافی است.
- ۳- کسی که فکر کند موشک و دیپلماسی با هم کافی است.
- ۴- هر کس فکر کند برای مدت طولانی می‌شود با شعار ادامه داد.
- ۵- برخی از کسانی که فکر کنند سیاست شغل شریفی است.
- ۱- مدیرانسی که پیش‌رفت فیزیکی آسمان در

**پیشی شویی کرامت‌خان**

بارندگی و تولید زراعی را به حساب مدیریت درختان خود می‌گذارند.

- ۲- کمونیت‌های فسیل و موجودات مشابه که برای آرمان‌های تخیلی شان، راه‌کاری جز الگوپی بوسیده‌ی فسادزای اقتصاد دولتی-رانتی ندارند؛ مثل علیزبایان.
- ۳- مدیریتی که تولید کننده و وارده کننده «خسودرو»اش یکی باشند و تولیدکنندگان با واردات محدود خودروهای لوکس و عدم واردات خودروهای ارزان قیمت، عرضه خودرو را هم‌چنان در انحصار خود نگه‌دارند!
- ۴- وارد کردن گندم با قیمت هر کیلوگرم ۶۰۰ سنت و دادن ارد به قیمت ۵ سنت به رانت‌خواران تا آنها در قالب ماکارونی با همان ۶۰۰سنت برای خودشان صادر کنند و جایزه صادراتی از دولت بگیرند. گذاشتن نام صادرات بر این اقتضاح!
- از مصادیق پیشانشوری عامیانه:
- ۱- بزهایی که از پنجره ماشین‌شان «پس آخور» خود را به میابان و بیان می‌سپارند.
- ۲- بزغاله‌هایی که وقتی به طبیعت می‌روند درختان را ارت پداری خود می‌دانند.
- ۳- کوساله‌هایی که در بوستان و سروستان یا هر جا که پیش آید، تپاله می‌ریزند.
- ۴- خرس‌های گنده‌ای که در صسف نانوائی و اتوبوس یا روی شخصیت کوچولوها می‌گذراند.
- ۵- بزچه‌هایی که پیش از پایان چراغ قرمز، بوق بوق ول می‌کنند.
- ۶- پروفیسورهایی که بدون مقالی اطلاعات، در همه حوزه‌ها اظهار فضل می‌ریزند.
- ۷- جانورانی که در لانه‌شان رُئیل و مورچه‌خوار و گُمال در قفس زندانی می‌کنند و اسمش را حقوق شهروندی می‌گذارند.
- ۸- کتلانی که در معاینه‌خشی به واژه آزادی، از سر به کمر سفر می‌کنند/مکاشفه‌ی شیرتوشیر می‌کنند
- مصادیق پیشانشوری فرهنگی و بی‌فرهنگی:
- ۱- منتقدینی که شخم زدن هر چیزی و هر کسی را حق مسلم خود می‌دانند اما تا نوبت به خودش می‌رسد، حیاط خلوت ششان دجار آتش سوزی می‌شود و آزیر می‌کنند
- ۲- برخی از کسانی که فکر می‌کنند با زور میشود برای دیگران اعتقادات تولید کرد.
- ۳- احتیاحاً کسانی که فکر می‌کنند روزنامه نگاری شغل است و شکتجه محسوب نمی‌شود.
- ۴- نویسنده این مطلب هنگامی که بصورت «یدمنیشانه» اقدام به عمل شنیع «مفهوم سازی بین وازی‌های» می‌کند؛بعلاوه همه هنگام‌های دگرا!
- ۵- جناب سدید؛ که با وجود کوفتگی و کم‌آبی، نمیتواند درست از آبیاری سیمره بکشد. اگر فکر می‌کنید ادعایی نابجاست، لطفاً با ایشان تماس حاصل فرمایید.
- ۶- صاحب امتیاز گرامی؛ البته فقط در صورتی که خودشان افتخار بدهند!
- ۷- همه خوانندگان محترمی که فکر می‌کنند پای یک گربه در میان است.
- ۸- یک نفر از داوران محترمی که این نوشتار را بخاطر بسامد پیشی‌شوری، مبتدل می‌انگازند!
- ۹- آقای کرامت‌خان که به مغز ما و بیروس صادر کرد؛ البته به اعتراف خودش.
- دعای عاجزانه: خداوندا ما را از فحطلی، جنگ و پیشانشوری که همان پیشی‌شوری است محافظت فرما!

**آشفنگی اجتماعی؛ افول کناره‌گیران و برآمدن طغیان‌گران**

گروه‌هایی که مطرح شد باعث پرهیز از تقلیل‌گرایی و ارائه یک تبیین منطقی و سنجیده خواهد شد. این تفکر دیالکتیکی که لوکاج آن را عالی‌ترین شکل تفکر را می‌داند دارای دو ویژگی است: نخست؛ اندیشه‌ها را نه جدا جدا بلکه با توجه به رابطه متقابل‌شان با یکدیگر در می‌یابد. دوم؛ آن‌ها را دارای گردش و حرکت تلقی می‌کند نه ثابت و ساکن. ویژگی سومی که فیریه به این دو اضافه می‌کند به نظر بسیار مهم است و آن این است که دیالکتیکی منتظره روپرو خواهد شد. در واقع حکومت باید به جای اتخاذ نگاه انیمیتی به دنبال تقویت اقتدار اخلاقی خودش باشد. زیرا تربیت شهروندی مسئول مدنی، اخلاقی و ماهر و محافظت حکومت از حقوق شهروندان یکی از شروط مهم و ضروریات مقابله بنیادی با بحران‌های اجتماعی و درمان آشفنگی اجتماعی و گسختگی ملی است.

سکتَه‌مهمی که در تبیین‌های علمی باید مورد توجه قرار گیرد رابطه بین حکومت و جامعه است و آن این است که حکومت سازنده جامعه نیست و این جامعه است که فراتر از حکومت و دولت است. یعنی دولت پدیدهای فراجامعه‌ای نیست بلکه جامعه پدیدهای فرا دولتی و فراحکومتی است و حکومت بخشی از جامعه است.

نوروز بر همگان به‌ویژه همه‌ی لرستانی‌های عزیز و آنان که در راه اعتلا و نام بزرگ لرستان عزیز کوشا و فعال هستند مبارک و شاد باد!



آشفستگی اجتماعی؛  
افول کناره گیران و  
برآمدن طغیان گران

دکتر حسن اسماعیل زاده

صفحه ۷

چهارشنبه ۲۲ اسفند ۱۴۰۲ | ۲۲ رمضان ۱۴۴۵ | ۱۳ مارس ۲۰۲۴ | گستره ی توزیع: منطقه ای (غرب کشور)



«استراتژی کور»  
بر مدار احساسات و  
تسویه حساب‌ها

حمزه فیضی پور

صفحه ۳



www.seymare.com

سال بیستم | شماره ۷۱۴ | ۸ صفحه | تکشماره ۵۰۰۰۰ نوام

### تیمورها

برای بهار

علی رضا فرزین

۶

بهارانت خزان مباد

ایرج احمدی

۶

به کشورهای حوزه تمدن  
ایران شهر!

علی گودرزبان

۲

عید مردگان و رنج عدالت!

کرم تیموری

۴

پیشی شویی کرامت خان

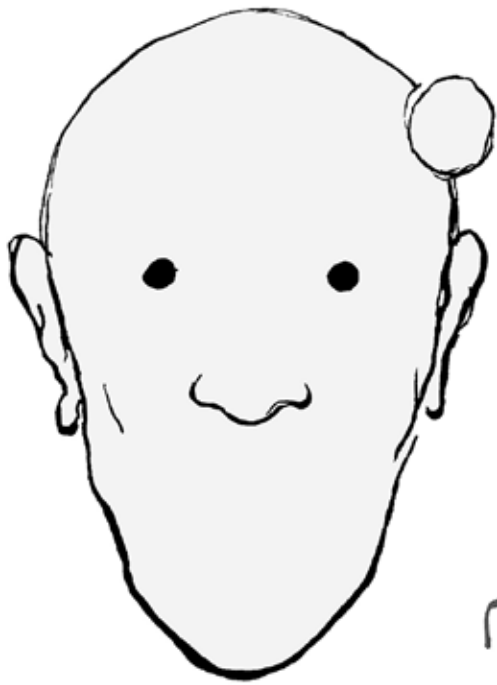
پرویز آریاماد

۶

من، لرستان و سعدی  
شیرازی؛ دیدار در پاریس  
سعید عسکری عالم

۸

## رستاخیز بهار در اسطوره‌های جهان



\*یعنی: این قدر بایست که علف  
زیر پایت سبز شود

\*می‌خوام به تاریخ بخندم!

ما هنوز هم می‌خندیم

### نوروزانه

## رستاخیز بهار در اسطوره‌های جهان

محمدحسین آزادبخت



بهاران و خلی گیاهان می‌دانستند، هرگاه تموز در زیر زمین تن به اسارت می‌داد مرگ نباتات بر روی زمین فرا می‌رسید. گیاهان و رستی‌ها در پاییز پژمرده و در زمستان نابود می‌شدند. هرگاه دوره‌ی مجدد زندگی تموز آغاز می‌شد و به روی زمین برمی‌گشت، رستاخیز طبیعت در بهار تجلی می‌یافت و باندگی رستی‌ها تا آخر تابستان دوام می‌آورد.

در اسطوره‌های یونانی نیز سیزه و گیاه و چرخه‌ی فصل‌ها با حضور بهار آغاز می‌شود (دیمتر) خدا بانوی حاصل‌خیزی زمین، غلات و نان است، او از (ژئوس) خدای خدایان یونان صاحب دختری به نام (پرسفونه) می‌شود. هنگامی که (هادس) فرمانروای مردگان و جهان زیرزمین پرسفونه دختر دیمتر را از دنیای آسمان ربوده و به جهان زیرین می‌برد، دیمتر خشمگین می‌شود و جلوی رویش غلات را می‌گیرد، خشکسالی جهان را فرا می‌گیرد. هادس به ناگزیر به بازگرداندن دختر رضایت داده اما قیل از آن که پرسفونه جهان زیر زمین را ترک کند، هادس چند دانه انار به او می‌دهد تا بخورد. پرسفونه هشت دانه از انارها را می‌خورد به همین خاطر می‌بایست تا ابد به تعداد دانه‌های انار که خورده است، هشت ماه سال را با هادس در زیر زمین بماند و بقیه ماه‌های سال را که بهار و تابستان و ماه او پاییز است را نزد دیمتر بگذراند. دیمتر به شکرانه حضور دخترش در کنار او حاصل‌خیزی را به گستره‌ی زمین باز می‌گرداند و وفور و نعمت را با آغاز رویش گیاه و بهار به ساکنان زمین هدیه می‌کند.

در اسطوره‌های فولکلور زاگرسیان نیز تموز در برآمدن طول زمستان در زیر زمین به سر می‌برد.

هنگامی که زمستان از نیمه می‌گذرد، دزدکی شروع به نفس کشیدن می‌کند. از نفس کشیدن‌های تموز آرام آرام دانه‌هایی که باید برونیزد، از خواب بیدار می‌شوند. اندک اندک زمین که از سرمای زمستان منجمد شده است، یخ‌هایش آب می‌شود. در این هنگامه لک‌لک‌ها به زادگاهشان برمی‌گردند و در آب‌های جاری جولان می‌دهند. تموز بی‌واهمه در زمستان آشکارا شروع به نفس کشیدن می‌کند و گیاهان سر از خاک برمی‌دارند و بهار فرا می‌رسد.

هوهوی «کله‌باد» که در لابه‌لای شاخه‌های لخت و کرخت درختان، می‌بچد شاید نفیر چاوش هیابانگی اسطوره‌ای است که از آن‌سوی اسرار جهان هستی، آغاز شده‌است؛ هیابانگی که خواب نیمه از خفتگان زمین را برمی‌آشوبد. تا شولای یخ و برف و زمستان را پس بزنند و تن به نوازش آفتاب بهار بسپارند. هزاران سال است انسان در این چرخه‌ی ازلی و ابندی خواب و بیداری مکرر به چپستی رخسارهای جهان پیرامونش پرداخته است و تقسیم‌خود را از آن‌چه که دریافت، با روایت‌های اسطوره‌ای تبیین کرده است. رویداد تغییر فصل‌ها یکی از پر رمز و رازترین پدیده‌ای بوده است که حیات و زندگی مردمان سومر، بابل، مصر، آشور، ماد، یونان و ... را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آنان برای رستاخیز دوباره‌ی حیات و باز زایی گیاهان و به بار نشستن درختان و محافظت از رمها و گل‌ها اسطوره‌هایی ساخته‌اند که بن‌مایه‌ی آن‌ها از باوری مشترک پیروی می‌کنند.

سومریان که مردمانی کشتگر بوده‌اند و به جهانی نباتی وابستگی داشته‌اند به رب‌النوع‌های نربنه و مادینه‌هایی مانند(دوموزی) خدای برکت، بخشندگی، باروری و رویتندگی گیاهان (اینانا) بانوی آسمان‌ها اعتقاد داشته و بر این باور بوده‌اند آن خدایان؛ مرگ و حیات دوباره‌ی جهان را با فرارسیدن بهار رقم می‌زدند. آنان اعتقاد داشتند که اینانا در جهان زیرین فرو رفته و توسط خواهر سنگ دلش که حاکم جهان مردگان است نیمه از سال زندانی می‌شده است. وقتی اینانا نیمه‌ی دیگر سال به روی زمین باز می‌گشته، دوموزی به جای گزینی او به جهان زیر زمین می‌رفته است. در نوبن دوموزی بر روی زمین گیاهان به پیروی از او خشک و پژمرده می‌شدند. نیمه از سال جهان نباتی می‌مرده است. آن‌گاه که دوموزی حیات دوباره می‌یافته و به روی زمین بازمی‌گشته سیزه‌ها و گیاهان دوباره می‌رویند و چرخه‌ی فصل‌ها با حضور بهار آغاز می‌شده است.

در اسطوره‌های آشوری اینانا(بایراشتار)، ایزد بانوی نشاط و عشق و باروری تبدیل می‌شود. دوموزی به (تموز) تبدیل می‌شود. تموز را خدای

آن روزها چقدر بی‌قرار آمدن عید می‌شدیم، از نیمه‌های اسفندماه آرام آرام حال و هوایمان، حالا هرکجا که بودیم، بوی بهار و نوروز و عید می‌داد؛ مثل درختی که بی‌تابانه قد بکشد، سبز شود و پا گلی که بر شاخه بشکند و با نسیم بیامیزد تا ما کودکان بی‌قرار پاپتی آن روزها بی‌پیری‌تر از نسیم و شکوفه به پیشباز بهار فرقی هم نمی‌کرد چه پسر یک افسر عالی‌رتبه باشی، چه دختر خوش‌بخت تاجر شهر باشی و چه فرزند یک دست‌فروش دوره‌گرد یا کارگر ساده‌ی میدان، در آن ثانیه‌ها و دقایقی که روزهای اسفند یکی یکی زیر پاهامان کش می‌رفت، همه بی‌قرار آمدن بهار بودیم و عمو نوروز زانین و آن روزهای پُر تپش و هیجان که از کاکل سر تا ناخن پا وجودمان را تسخیر می‌کرد.

بچه‌ها هر روز یک گوشه‌ی تابلوی کلاس با کج می‌نوشتند: «۲ هفته مانده به عید، ۱۰ روز مانده به عید...» و بعد یک دو قطبی شکل می‌گرفت که البته اکثریت با طرفداران تعطیل کردن زودهن‌گام کلاس بود. بچه درسخوان‌های کلاس میان ترس از مدیر و هادس به ناگزیر به بازگرداندن دختر رضایت داده اما قیل از آن که پرسفونه جهان زیر زمین را ترک کند، هادس چند دانه انار به او می‌دهد تا بخورد. پرسفونه هشت دانه از انارها را می‌خورد به همین خاطر می‌بایست تا ابد به تعداد دانه‌های انار که خورده است، هشت ماه سال را با هادس در زیر زمین بماند و بقیه ماه‌های سال را که بهار و تابستان و ماه او پاییز است را نزد دیمتر بگذراند. دیمتر به شکرانه حضور دخترش در کنار او حاصل‌خیزی را به گستره‌ی زمین باز می‌گرداند و وفور و نعمت را با آغاز رویش گیاه و بهار به ساکنان زمین هدیه می‌کند.

در اسطوره‌های فولکلور زاگرسیان نیز تموز در برآمدن طول زمستان در زیر زمین به سر می‌برد.

هنگامی که زمستان از نیمه می‌گذرد، دزدکی شروع به نفس کشیدن می‌کند. از نفس کشیدن‌های تموز آرام آرام دانه‌هایی که باید برونیزد، از خواب بیدار می‌شوند. اندک اندک زمین که از سرمای زمستان منجمد شده است، یخ‌هایش آب می‌شود. در این هنگامه لک‌لک‌ها به زادگاهشان برمی‌گردند و در آب‌های جاری جولان می‌دهند. تموز بی‌واهمه در زمستان آشکارا شروع به نفس کشیدن می‌کند و گیاهان سر از خاک برمی‌دارند و بهار فرا می‌رسد.

هنگامی که زمستان از نیمه می‌گذرد، دزدکی شروع به نفس کشیدن می‌کند. از نفس کشیدن‌های تموز آرام آرام دانه‌هایی که باید برونیزد، از خواب بیدار می‌شوند. اندک اندک زمین که از سرمای زمستان منجمد شده است، یخ‌هایش آب می‌شود. در این هنگامه لک‌لک‌ها به زادگاهشان برمی‌گردند و در آب‌های جاری جولان می‌دهند. تموز بی‌واهمه در زمستان آشکارا شروع به نفس کشیدن می‌کند و گیاهان سر از خاک برمی‌دارند و بهار فرا می‌رسد.

## عید من روزی است، که؛

محمد کاظم علی پور

به صف این چوب به داستان ملحق می‌شدند و تا روزهای واپسین اسفندماه به دوره گردی و کسب درآمدمی هرچند اندک در کوچه‌ها و محلات دوردست می‌پرداختند. ما کودکان برویم. هرگاه که یک افسر عالی‌رتبه باشی، چه دختر خوش‌بخت تاجر شهر باشی و چه فرزند یک دست‌فروش دوره‌گرد یا کارگر ساده‌ی میدان، در آن ثانیه‌ها و دقایقی که روزهای اسفند یکی یکی زیر پاهامان کش می‌رفت، همه بی‌قرار آمدن بهار بودیم و عمو نوروز زانین و آن روزهای پُر تپش و هیجان که از کاکل سر تا ناخن پا وجودمان را تسخیر می‌کردند. پرسفونه دوره می‌فشانند، که توسط دسته‌های دیگر تهدید نشوند.

گاهی تا روزهای پایانی اسفند، در انتظار لحظه‌ی نونوار کردنمان بی‌تابی می‌کردیم و اشک چشمانمان در می‌آمد تا سرانجام دستمان را بگیرند و ببرند برامان خرید کنند. ما به تنها چیزی که فکر می‌کردیم همان یک دست پیراهن و شلوار و کمر بند و کتونی و بعدتر کفش‌های بود که تممان می‌کردند. اصلن یادمان می‌رفت که بچه پولدارهای هم کلاسی‌مان لباس‌هایشان چه شکلی است؛ ما بودیم و دنیای کوچک کودکی‌مان و شادی‌های کوچکی که با اشتیاقی ایدل‌ووسف تا لحظه‌ی تحویل سال نشو، که پدر بیچ را می‌خواند و صدای گوبنده با تیک تاک ساعت ارزان قیمت دیواری که تازه بر دیوار نصب کرده بودند می‌میخند؛ حوالا احسن الحال. ما سر خوشانه از شدت شادی در پوست خود نمی‌گنجیدیم و پای کوبان و دست‌افشان دور خود می‌چرخیدیم و آرام نمی‌گرفتیم؛ در همان شب قبل از عید اجازه‌ی پوشیدن لباس‌هایمان را پیدا می‌کردیم، گرچه دور از چشم بزرگ‌ترهای خانه یکی دو بار دزدانه بر تمنان کرده بودیم‌شان، اما ترس و لرز نمی‌گذاشت لذت پوشیدنشان را خوب ببریم و حالا ساعت‌ها کند می‌گذاشتند و ما سخت بی‌تاب فرار رسیدن تحویل سالیم و کیفور از آن لحظاتی که نزدیک‌تر می‌شدند؛ چندین و چندبار در آن ثانیه‌های میان نشستن و برخاستن، لباس‌های نویمان را تمنان کرده بودیم و دوباره با وسواس در آورده بودیم‌شان، که مبدا چرک و کثیف شوند و اتوی نیم بندشان بشکنند.

آن روزها بی‌قاعدۀ دلمان خوش بود، آن قدر که انگار ما خوش‌بخت‌ترین آدم روی زمینیم. چه قدر با همان شکلات‌ها و گزهای ارزان قیمت که لاابلائی دندان‌هایمان می‌چسبیدند حال می‌کردیم، از صبح اولین روز عید تا چند روز بعد، بساط دید و بازدیدها کش و قوس داشت و ادامه می‌یافت و گاه تا سیزده بدر در دوام بود. آن روزهای کشف درد و همسایه و فامیل و خویشان دور و نزدیک بود؛ کسی از همسایه ها و اهال محل از قلم نمی‌افتاد. دوره می‌فشانند و هرکسی که یک جورایی با هفت پشت و تبار و نیای گوشت‌اشان نسبتی داشت را پیدا می‌کردند و خلاصه کسی نبود که از یاد برود؛ ما بودیم و یک عالم سر خوشی و مدهوشی‌های کودکانه و بی‌تابی و بی‌قراری ایام نوجوانی و شور و هیجان روزهای جوانی، و ناگهان قد کشیدیم، بالیدیم و بزرگ شدیم، و یک‌باره از این رو به آن رو شدیم؛ بی‌که کسی رازمان را بلد شده باشد؛

«کسی راز مرا داند  
که از این رو به آن رویم بگرداند.»  
بعد بارها و بارها با خود فکر کردم تا به این نتیجه برسم، که دل که خوش نباشد، دیگر هیچ چیز طعم و مزه‌ی خودش را نمی‌دهد و گل‌ها هم اگر بشکند، هیچ بویی از آن‌ها به مشام نمی‌رسد؛ گل و سبزه و درخت و ماه و مهتاب و نسیم و آبشار و رود و زلالی بر که‌ها درخشندگی مرجان‌ها طراوت خود را از دست می‌دهند و جهان و این هستی بی‌کرانه با همه‌ی عظمت اش، بی‌معنا می‌شود. حالا سال‌هاست، مدام این شعر سهراب را با خود مرور می‌کنم:

«مرد بقال پرسید  
چندمن خربزه می‌خواهی  
من از او پرسیدم  
دل خوشی سبری چند.»  
دیدم غبار غمی بر رخساره‌ی کودکان سرزمینم اگر بنشیند، دیگر «بهار برایم بی‌طراوت می‌شود.» دیگر عید برایم معنایی ندارد:

عید من روزی است که چهار گوشه‌ی جغرافیای سرزمینم، کودکان کار نباشد، بر چهارراه‌های کلان شهرهای کشورم بساط سیستماتیک تکدی‌گری را برچینند، مادری و پدری چنان به تنگ نیانند، که چاره را در مرگ دسته جمعی خود و خانواده ببینند.

دلم گرفته است  
به ایوان می‌روم  
و انگشتانم را بر پوست کشیده‌ی شب می‌کشم  
چراغ‌های رابطه تاریکند.

ادامه دارد...

### سرمقاله

چشم‌انداز زندگی ناآرام ما  
در زمانه‌ای نامطمئن



دکتر مجتبی ترکانی

در زمانه‌ای که ریسک‌ها و مخاطرات و عدم قطعیت‌های چندلایه و متداخل و درهم انباشته، وضعیت نامطمئنی را برای ساکنان این کره خاکی به‌وجود آورده‌است، همه در نوعی بیم و هراس از آینده‌ی بشر به سر می‌برند، بنابراین این سوال جدی مطرح می‌شود که آینده ما به چه سمتی خواهد رفت؟ این سوالی است که ذهن یک فرد عامی در یک روستای دور افتاده تا یک سیاستمدار در دنیای غربی و یا یک محقق را به خود مشغول کرده است، ما به کجا می‌رویم؟ آینده‌ی ما چه خواهد شد و به نوعی همه منتظر حادثه‌ای یا خبری هستند که می‌دانند می‌آید ولی چه هست نمی‌دانند؟ البته پارادوکس قضیه آن‌جاست که انسان‌های امروزه به خاطر داشتن منابع جدید و دانش بالاتر و دسترسی به فناوری‌های پیش‌رفته مانند هوش مصنوعی از امکان تأثیرگذاری بیش‌تر بر دنیای ما برخوردار هستند ولی حجم مخاطرات و ابهام در عدم قطعیت‌ها و تلاقی و تقاطع و انباشت ریسک‌ها و بحران با یک‌دیگر، وضعیتیتی جدید ایجاد کرده که نگرانی از آینده و احساس ناامنی در میان مردم در سراسر جهان به شدت بالاتر رفته است. هم‌چنین نشان دادن وخامت اوضاع در تمام جهان بدین معنا نیست که همه‌ی مردم به یک میزان درد و رنج را حس می‌کنند و نباید نابرابری‌های اجتماعی موجود در جهان در سطح جهانی و ملی و محلی را نادیده گرفت. خطرات و عدم قطعیت و حتا بحران‌ها همیشه وجود داشته‌اند ولی اقشاری از جامعه به سبب داشتن جایگاه بالاتری از ثروت و قدرت و موقعیت توانسته‌اند حاشیه امنیت مناسبی برای خود ایجاد کنند و خود را نسبتاً از خطرات موجود دور کنند.

در این یادداشت به این سوال مهم می‌پردازیم که چشم‌انداز آینده برای کسانی که در وضعیت مشابهی چون ما زندگی می‌کنند چه خواهد بود؟

واقعیت این است که ما در حال تجربه کردن سطوحی از بحران‌ها و عدم قطعیت‌هایی هستیم که در سطح جهانی و ملی و محلی وجود دارند و به صورت متداخل و تقاطع باهم درگیر هستند و تأثیر خود را با شدت متفاوتی بر ساکنان این مناطق اعمال می‌کنند. بدین صورت که در سطح جهانی پدیده‌هایی مانند گرم شدن زمین، جنگ‌های منطقه‌ای، شکاف فناوری و دیجیتال، تغییر اقلیم، مهاجرت‌های دسته‌جمعی، بی‌ثباتی و متزلزل شدن حکومت‌ها و تضعیف دموکراسی‌ها، فقر و بی‌کاری روزافزون به‌ویژه بعد از بیماری کووید ۱۹ همگی بحران‌های اجتماعی هستند که مردم در سطح جهان با آن روبرو شده‌اند و کم و بیش با آن در سطوح مختلف درگیر هستند. گرچه پاسخ کشورهای توسعه‌یافته به این بحران متفاوت است ولی همه‌چنان‌که در بحران کرونا دیدیم کشورهای که دارای نظام‌های رفاهی و بهداشتی و اقتصادی بهتری بودند توانستند با حکمرانی بهتر از این بحران با آسیب‌های کمتری عبور کنند.

بنابراین هم‌زمان که در سطح جهانی با بحران‌های مختلفی روبرو هستیم در سطح ملی نیز کشورها بنا به شرایط خود نیز با وضعیت متفاوتی درگیر هستند، در کشور ما سال‌هاست که با ابر بحران‌های مختلفی مانند ورشکستگی نهادهای مالی و تأمین اجتماعی، تغییر اقلیم و خشک‌سالی، تضعیف اعتماد و مشارکت سرمایه‌ی حکمرانی و بحران حکمرانی و کارآمدی مواجه هستیم. این بحران‌ها گرچه در سطح جهانی هم وجود دارند ولی به دلایلی با شدت بیش‌تری در این‌جا احساس می‌شوند و در جاهایی با بحران‌های جهانی هم‌راستا هستند با شدت بیش‌تری تأثیرات ویرانگری دارند و هنگامی که در سطوح ملی تصمیم‌گیران سیاسی و حاکمان توان مواجهه مناسب با این بحران‌ها را ندارند و ناتوان از مدیریت شرایط بحرانی هستند، تأثیر آن‌ها به مراتب مخرب‌تر و بازگشت‌ناپذیر خواهد بود.

به همه‌ی این‌ها باید وضعیت بحرانی جوامع محلی را نیز به این مسئله افزود، جوامع محلی معمولاً به‌خاطر وجود نابرابری‌های اجتماعی در داخل کشورها ضعیف‌ترین حلقه‌ی آسیب‌پذیر در گره‌های هستند که منابع و امکان‌ها و گزینه‌های کمتری برای تاب‌آوری در مقابل آسیب‌ها دارند. در جوامع محلی فقر و بی‌کاری به شدت امکان پیش‌رفت آن‌ها را محدود کرده، مهاجرت جوانان به شهرهای بزرگ، استعدادهای توانایی‌های محلی را کاهش داده و تضعیف فرهنگ و اجتماع سنتی و شکل نگرفتن ساختار و نهادهای مدرن، به شدت ظرفیت‌های این جوامع را برای مقابله با بحران‌ها کاهش داده و بحران اقلیم و خشک‌سالی نیز منابع طبیعی موجود را در این جوامع که منبع اشتغال و معیشت آن‌ها بود، از آن‌ها ستانده است، تا جایی که ترکیب جمعیتی این مناطق به شدت به سمت پیروی حرکت نموده و در نبود حمایت‌های اجتماعی و تأمین اجتماعی پایدار، وضعیت رفاه و سلامت در این مناطق در معرض مخاطره قرار دارد.

بنابراین اگر بپذیریم که بحران‌ها و عدم قطعیت‌ها و بدبینی نسبت به آینده به شدت در سطح جهانی در حال رشد است و این وضعیت باعث قلمبازی‌های افراطی، شکل‌گیری گروه‌های خطرناک و تیناگرادا و تحطیلی کشورها از اصول و قواعد بین‌المللی و انسانی شده و جزیره‌ای شدن کشورها و ملی‌گرایی افراطی و گسترش جنگ و خشونت شده است، بنابراین درچنین زمینه‌ای حاکمان و حکمرانان در سطح ملی وظیفه‌ی بسیار بزرگی به دوش دارند که بتوانند فضاهای مقاوم در مقابل فشارهای جهانی ایجاد نموده و تاب‌آوری جامعه را بالا ببرند.

ادامه در صفحه‌ی آخر

یادداشت

آن سیزده روزا

ماشا اکبری

برنامه‌ی مفصلی برای عید تارکار دیدیم. مادبان میل را هی کردیم. پالان بر خر خنده گذاشتیم و قاطر خاطر را رها کردیم تا هر جور که خواست بچرد و بیزد. پیه هر انگ و ننگی را بر تن مالیدیم. هرچه بادابادا قرار گذاشتیم هر روز فوتبال بازی کنیم، بعد از فوتبال برویم هفت سنگ، بعد از هفت سنگ وسط بازی. توافق کردیم که از مزه‌ی«بکار»ها تا اول «گل کنون» «چفتو» بگیریم، هرکس برنده شد بر قلندوش بازنده برود. گفتیم برویم «تنگ رَژله» تورَ ببینازیم و ماهی بگیریم، برویم «توئین کوه»مان‌جا که آب «کتی» گرمه به سیمره می‌ریزد و محل شنای ماهی‌ها و مارماهی‌هاست زهر ماهی بریزیم و دمار از روزگار مار و ماهی و قورباغه و خرچنگ درآوریم. هم‌رای شدید شبی که باران آمد، چراغ قوه پهنیم و برویم«م شَوقلی» و«هَچْ هَچْ کتی» هرچه تیهو و «تَسْک» در سوراخ‌ها خَپ کرده و خوابیده بگیریم و بریزیم توی سبد.هم شور شدید که اگر روباه «کنازکوه» بیچه زاید، بچه‌هایش را بگیریم و گوش‌هایشان را بِپریم و رهایشان کنیم!

هرکدام شدید مسئول کاری و متولی امری. یکی مأمور شد برود مغازه دارایی‌زاده تورَ و زهر ماهی بگیرد. دیگری قبول کرد که توپ برای فوتبال و هفت‌سنگ بخرد. خیلی تلاش کردیم یک تفنگ بادی پنج و نیم جور کنیم برای زدن «پاکل»ها و پایین آوردن«سی‌پرسک»ها اما جور نشد.حمید گفت کش سُرنگی از تفنگ بادی بهتر است.منظورش از کش سُرنگی سوند تخلیه‌ی ادراز بیمارها بود. دو سه تا هم آورده بود. گفت که تو خریده اما گمان کنم که دروغ می‌گفت و از داخل زباله‌های بیمارستان برداشته بود. عیش بدون نوش که نمی‌شود. خرید خوردنی و خوراکی افتاد با من. رقتم مغازه حاج کریم عسلی. مقدار زیادی انجیر خشک، سه بسته کشمش، چهار بسته نخودچی و کمی بیش‌تر از یک کیلو سنجِد و اگر اشتباه نکنم دو بسته هم نان برنجی گرفتم.

واژه‌ها از توصیف آن شوق و ذوق عاجزند. زبان پارسی برای شرح آن شادی شیرین فقیر واژه و تهی از توصیف است. سیزده روز جست‌وخیز و خنده و شادی و آزادی، آزادی! و کسی چه می‌داند یعنی چه آزادی. ما زندانی زندگی بودیم و عید عغوی بود که در پایان هر سال به ما می‌خورد!

روزگار پر از خدعه است و شوکار پر از خیالت و ما حساب این خدعه و خیالت را نکرده بودیم. آزادی محدود و مشروط کم از در بند بوئن نیست.چه فرقی هست بین پایند و دست‌بند؟ آزادی باید بی‌اندازه باشد. فکر همه چیز را کرده بودیم الا تکالیف عبداً آزادمان کرده بودند اما با پایندی به نام تکلیف عید. آزادی ما اندازه داشت. بند از پا گرفته و بر دستمان زده بودند. مجبور شدیم به رونویسی رنج، مکلف به حل دوباره مسئله‌ها. گره زدن گره‌های باز شده، تکلیف چنگ از گلوی ما برنمی‌داشت چرا؟ انتقام چه چیزی را پس می‌دادیم؟ آن چنر روند تعطیلی چه حسادتی داشت که باید کوفتمان می‌شد؟ آن همه نَسَق و ناشر و اگر و مگر و نه و نو و ته و توْ برای درس خواندن چرا؟ چه کسی گفته بود که خوش‌بختی فقط یک دروازه دارد و آن هم دروازه درس است؟ درس و خوش‌بختی؟ به‌جز چهار عمل اصلی کلمه‌ی ک از آن مشق و مشتق‌ها به درد زندگی می‌خورند؟ لگاریتم یا یاردیکال؟ چرا ما را می‌کشاندند پای تخته‌ای که سبز بود اما به دروغ می‌گفتند تخته سیاه! تعریف تونردا و تاپگا چه ربطی به زندگی آینده ما داشت؟ قضیه فیثاغورت الان کجای زندگی ماست؟هدف خوش‌بختی ما بود؟ دیدیم هیچ کس با بدبختی خوش‌بخت نمی‌شود! کاش اجازه می‌دادند کمی بازی کنیم. بازی یعنی تمرین زندگی. کاش سواد حل مسئله را به جای آن مثلا معادله‌های دو مجهولی یادمان می‌دادند. الان مثلا باسوادیم؟ کو سواد اجتماعی؟ کو سواد رابطه؟ کو سواد انسانیت؟ درس از ما مشتق دلال ساخت. واسطه‌های وسط باز!

وقت کم بود و تکلیف بسیار. ترس تنبیه تفریح را از یادمان برد. همه روز و شبمان به رونویسی و تکرار تلخی‌ها می‌گذشت. تا نکان می‌خوردیم پندر یا مادر نهیب‌مان می‌زد که درس! که مشق! که تکلیف! روزها می‌گذشتند و ما هنوز خان خوشی و خنده را پهن نکرده و از اسباب عیش و عشرت تمتعی نگرفته بودیم. روزها انگار که لیز می‌خوردند و مثل ماهی از دستمان در می‌رفتند. درس دستش را بر گلوی ما گذاشته بود و می‌فشردا روزها می‌رفتند و ما نه پا به توپ زده بودیم و نه راه به دم شهوولی پرده. نه نان برنجی چشیده و نه سنجِد مکیده. روباه کنارکو بچه‌هایش را از شیر گرفته بود. شب‌های بارانی تَسْکها و تپوها به ریش ما خندیدند.از هیچ کمانی تیروی به پاکل یا پرستویی نزدیم! دواپای درس بر دست و پای ما پیچیده بود. سنگ سواد به پایمان بستند. بازی و شادی و خنده و جست و خیز ما پیش پای مشق عید بسمل شدا

روز سیزدهم مثل آدم‌های عادلّی نشنگی از سرمان پرید. آش خورده و دهان سوختما تشنه از لب چشمه برکشیم. خواب و خسته با سوحی و خُلُق خمارهای شهر شدیم! بازگشت به زندان.

**پی‌نویس‌ها:**

۱- زمین کشاورزی ۲- محل تهیه گل ۳- دوین دو نفره

یادداشت

پدرخوانده

دکتر امیر شاکرمی

کسانی هستند که تمام توطئه‌ها و نقشه‌های پلید یک فامیل یا اداره و ... را طراحی می‌کنند اما رذی از خودشان نیست!

درست مثل آن رفتاری که انگلیسی‌ها به آن اشتها دارند: به اصطلاح عامیانه «طرف نمی‌فهمد از کجا خورده.»

دشمن‌ترین دشمن‌ها کسی است که چون گرگ در پوستین بره باشد؛ به‌گونه‌ای که شما حتا شک نمی‌کنی این توطئه کار وی بوده است!

دشمنان روراست و دوست داشتنی افرادی هستند دل نازک و احساساتی که نمی‌توانند دشمنی‌شان را در چهره نشان ندهند! اتفاقا باید این‌ها را بوسید! کسانی هستند که برای شما مدرس ایجاد می‌کنند بعد خودشان حلش می‌کنند! بریتان پرورنده‌سازی کرده، به زندان می‌فرستند بعد خودشان سند گرو می‌گذارد و آزادتان می‌کنند! این‌گونه شما تصور می‌کنید که دوستان هستند.

کسانی هستند که فردی را به‌قتل می‌رسانند اما خود هم صاحب عزا می‌شوند! و مراسم مفصل می‌گیرند و بسیار ناراحتی می‌کنند! مثل خلیفه مامون عباسی که امام (رضاع) را به‌قتل رساند و چقدر نظاهر به ناراحتی کرد. ابتدا وی را به اجبار سه سال ولیعهد کرد تا در کنترل خود نگه دارد و بعد به‌قتل رساند. چه بسا برخی از مردم آن زمان به اشتباه تصور می‌کردند امام به مرگ طبیعی مرده است! توصیه من این است که از پدرخوانده‌ها دوری کنید چرا که پدرخوانده‌ها آدم بی‌نقص را تحمل نمی‌کنند و تو باید ضحک‌های

## \*غم‌مباد\*

**دوست ارجمند! جناب دکتر امیر شاکرمی؛**

**در گذشت عمومی گرامی‌تان را غم‌مباد گفته ما را نیز در اندوه خویش شریک بدانید.**

**هیئت تحریریه‌ی هفته‌نامه‌ی منطقه‌ای سیمره**

## اخبار

یادداشت

یادداشت

یادداشت

بزرگی در دست آن‌ها داشته باشی تا هر وقت خواستند ترمز شما را بکشند. همان‌طور که برای ورود به باندهای تبه‌کار باید ابتدا آلوده جنایت بزرگی شوی تا خیال پدرخوانده راحت شود که تو خطری برایش نداری؛ زیرا پدرخوانده‌ها، افراد مستبد و خودخواهی هستند که برعکس در درون احساس ضعف و حقارت شدید می‌کنند؛ از سایه‌ی خود هم وحشت دارند و آن‌قدر شجاعت ندارند که مسئولیت اعمال خود را بپذیرند. پدرخوانده هیچ‌جا نیست و همه‌جا هست. تنها نوع مراوده مورد علاقه‌ی پدرخوانده‌ها دست‌بوسی بدون چشم‌داشت است.

پدرخوانده‌ها نباید بزرگ فامیل یا یک گروه شوند چون همیشه تنش را در فامیل حفظ خواهند کرد. در بین فامیل‌ها از این افراد به وفور یافت می‌شود که خود را مصلح و خیرخواه نشان می‌دهند و ظاهرا دوست دارند در هر منازعه و اختلافی دخالت کرده و میانجی کنند اما کار که می‌خواهد درست شود خرابش می‌کنند چرا که با حل کامل مشکل کسب و کارشان بی‌وقف می‌شود و از صمیمیت دیگران احساس وحشت می‌کنند. این پدر خوانده‌ها اگر بخواهد دو نفر را با هم اشتی دهد ممکن است این‌گونه صحبت کند:

«حالا درست است که فلائی بد کرده و مثلاً پشت سر خانم شما حرف‌های بدی زده، اما خوب شما بزرگواری کنید و ببخشیدش» این دقیقاً مثل خاموش کردن آتش با نفت است.

کشاندن یک چنین سنتی گویای هوش و فهم آفرینندگان آن با این سنت دیرینه است و هم‌چنین نسل امروز که با همه‌ی گرفتاری‌های مختلف در آغاز با خضوع و خشوع تام و تمام در

## «استراتژی کور» بر مدار احساسات و تسویه‌حساب‌ها (انتخابات کوهدشت و رومشکان) حمزه فیضی‌پور



گذشته باشد، ماندنی که به تعبیر «پیتر دراکر» به‌سان تلاش بیهوده برای جلوگیری از تعفن مرده است و هیچ تلاشی بیهوده‌تر از این نیست بدون آن‌که آینده‌ای قابل اتکا، امیدوارکننده و رضایت‌بخش را برای عموم متصور شد. اگر نوع نگاه توسعه‌ای را در تعریف استراتژی بپذیریم و استراتژی مناسب و پویا را اساس توسعه‌یافتگی جوامع فرض نماییم باید به این بنیان نظری از «الکس انگلس» که در زمینه‌ی توسعه فردی کار کرده‌است، ببیندیشیم که طبق آن در جوامع توسعه‌یافته «...علاقه‌مندی به حال و آینده به جای علاقه‌ی شدید به گذشته ...» یکی از ویژگی‌های مهم افراد و جامعه به حساب می‌آید. در سورتی که مهم‌ترین ابزار تصمیم‌گیری در راهبرد احساسی کور «گذشته‌ی اتفاقاتی» است که موجب و شکل‌دهنده‌ی رفتارها بر اساس بن‌مایه‌ی «از گذشته... یوده و ذهنیت منفی شکل گرفته مانع از تصمیم‌گیری مبتنی بر کنش فداکارانه‌ی وحدت‌آفرین (گذر از امیال و اغراض شخصی) از سوی چهره‌ها و صاحبان نفوذ و قدرت می‌شود، نوعی خاص از تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی بر اساس «احساسات و اغراض فردی» با تکیه بر «عقلانیت کوتاهمدت» که بظاهر در آن از خرد جمعی و مصالح عمومی سخن گفته می‌شود اما در عمل در جهت مصلحت افراد و گروه‌های خاص اسباب مهندسی تصمیم‌گیری سرنوشت‌ساز رو به گذشته‌ی تلخ اتفاقات می‌گردد. می‌توان مصداق

یادداشت

یادداشت

یادداشت

شمیم دل‌افروز بهار باز عزم آمنن کرده و پرتو بوی جان‌افزایش بر زمستان عبوس پهلو می‌زند. از همه مهم‌تر دری برای فرودستان گشوده می‌شود که تلخی بیداد سرما و سفره‌های محقر را به ذات اعتدال بهاری رنگین می‌کند. آن‌چه نوروز ما را همواره از دیدگاه‌های مختلف گرمای داشته و می‌دارد، تنها این نیست که ما را با اجلدلمان پیوند می‌دهد و دینارها در جان حصول می‌یابد. از بابت خاطره‌ها، نوروز در دینده‌ی همه و بسپاری از بزرگان و اندیشه‌ورزان و فلاسفه از آن به احترام سزاوار سخن گفته‌اند زیراکه می‌گویند: نوروز نخستین آفرینش است که اهورامزدا دست به آفرینش جهان زد. برای همین روز آغازین فروردین را «هورمزد» دانسته، روز ششم یعنی پایان آفرینش را هفتد شمرده اما این‌که آثار و بنای تاسیس آن هرچه باشد چه افسانه و رُیا آرزویی که هزار برابر از واقعیت زیباتر و سودمندتر و سبزتر و ماناتر است از این لحاظ می‌گوییم که نوروز ما را حکایت‌ها و روایت‌های اساطیری بنیانگذار آن را جمشید پیدلای دانسته‌اند؛ دوره‌ای که در پشت‌تغی طلایی‌ی عنوان شده که امروز حتا فراتر از وضعیت طلایی‌ی عنوان شده فرودین و بهار و عید ما یکی از یکی از مفخرات‌ینکار خلاقه هوشمندانه است که جای مباهات دارد و قابلیت مراقبت و حفظ از جان و نیکوتر که بنگریم نوروز، یکی از سنت‌های ماست، سنت‌هایی که گاه با همه‌ی

خیر و برکت‌شان مورد بی‌مهری واقع می‌شوند و نتیجه‌ی این بی‌مهری چیزی نیست به‌غیر از زبان بزرگ و پرغرامت نسل‌هایی که خواسته یا ناخواسته مبتلای گسست‌های هولناکی می‌شود که عنصر زمان و تاریخ توأمان بر آن تحمیل می‌کند. برینن از سنت یعنی برینن از اصل و ریشه و دچار تعلیقی مغموم شدن که در این بین اما «نوروز»، آن‌قدر بنیه ا زندگی داشته که دارد با مهربانی پاک و زلال ما را در کنار گذشتگان بنشاند.

کشاندن یک چنین سنتی گویای هوش و فهم آفرینندگان آن با این سنت دیرینه است و هم‌چنین نسل امروز که با همه‌ی گرفتاری‌های مختلف در آغاز با خضوع و خشوع تام و تمام در

سنایی غزنوی:
ما تابش زلف و رخت ای ماه دل‌افروز
از شام تو قدر آید روز صبح تو نوروز
از جنبش موی تو برآید تو گل از مشک
وز تابش روی تو برآید تو شب از روز

فروغی بسطامی:
عید آمد و مرغان ره گلزار گرفتند
وز شاخه‌ی گل دل زار گرفتند
نوروز همایون شد و روز می گلگون
پیمانه‌کشان ساغر سرشار گرفتند

سعدی شیرازی:
برآمد باد صبح و بوی نوروز
به کام دوستان و بخت پیروز
مبارک بادت این سال و همه سال
همایون بادت این روز و همه روز

طهران بزرگ در سال‌های گذشته‌ی انتخابات اتفاق افتاده، با نگاه آینده‌داری برای عموم نبوده بلکه تصمیمات حول محور تسویه‌حساب‌ها و لی‌بازی رفقای قدیمی برای وخیم کردن حال فعلی رفقای رقیب و حال‌گیری از آنان از طریق پیوستن‌ها به رقیب سنتی بوده‌است. آن‌چه سنایی و عطار و مولوی و حافظ و سعدی و دیگر افتخارات خود را دریابیم و نهضت بازگشت به اصل رومشکان و خاص‌تر افراد تحصیل کرده واضح شده این است که «... اعتماد دیگر نمانده‌است و هرکسی سعی دارد از آب گل آلود ماهی خود را بگیرد...!» از این رو، توده‌ی مردم با نگاه کردن به وضعیت مالی و اوضاع کسب و کار نزدیکان و ثروت سیاسون صاحب قدرت که از راه نردبان رای مردم به آن رسیده‌اند، آنان نیز با آموختن از سیاسیون و البته در اندازه‌ای ساده‌تر؛ زمان تصمیم را برای انتخاب گزینه‌ی مورد‌نظرخود به هفته‌ی پایانی تبلیغات و روز چهارشنبه‌ی معروف لشکرکشی‌های خیابانی به تأخیر می‌اندازند و تا این زمان مهمان‌های ناخوانده را با روی باز پذیرا می‌شوند اما در نهایت حسب منافع و گرفتاری‌ها دست به گزینش می‌زنند و به نامزد مورد نظر در هر اردوگاه «بله» می‌گویند؛ شیبه همان‌بله‌ای

این تصمیمات را در سیاست و در سطوح کلان و خرد شاهد باشیم که با سنجاق کردن عاملانه یا سهوی رویکرد «تقسیم بر دو» روندی پیش‌برنده در حذف، کاستن و کم کردن چهره‌ها و جریانات مشتاق در اداره‌ی کشور نهاده شده. طبیعی است وقتی که یک جریان ریشه‌دار انقلابی از صحنه حذف می‌شود و تمامی اوضاع بر وفق مراد جریانیی خاص باشد باید ملامت در کاهش‌ها و کاستن‌های «رویکرد تقسیم بر دو» را مجدداً در جریان باقی‌مانده و برخوردار نیز به تماشا نشست، گرچه بعضی‌ها اعتقاد دارند این یک بازی است اما نگارنده معتقد است که کار از بازی گذشته و به یک امر واقعی تبدیل شده‌است؛ امری که از استراتژی کور صرف‌حال جان‌نگری ناشی از ماندن‌ها در «گذشته» نشئت می‌گیرد. در خصوص انتخابات حوزه‌ی کوهدشت و رومشکان باید گفت چند دوره است که صفحه‌ی طرحین مبتنی بر یکاست در کنش‌ای سیاسی از سوی چهره‌های تأثیرگذار یک جریان در محاق رفته است و حسب راهبرد کور و رویکرد تعصبات و نفرت‌ها، کنش‌کنشگران مشهور متأثر از این است که فلائی و فلائی‌ها در سمت چه کسی و برای چه کسی موضع می‌گیرند لذا تصمیمات آنان معطوف به حذف رقیب با هر طریق است ولو آن‌که در اردوگاه رقیب خیمه‌ی دروهمی هم‌اندیشی برای پیروزی برپا کنند که البته تأثیر استراتژی کور در سطح کلان کشوری را در این زمینه نباید نادیده گرفت. آن‌چه که در

نوروز

به کشورهای حوزه‌ی تمدن ایران‌شهر!

◀ **علی گودرزیان**

مقابل پروردگار از صمیم دل، خواهان بهترین حال برای خود است.

شاعران بزرگ ما در خصوص نوروز اشعاری سروده‌اند که تا ابد بر جای می‌ماند از حافظ بزرگ شروع می‌کنیم:

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی
به صحرا رو که از دامن غبار غم بیشنایی
به گلزار آبی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی

چامی:
بگشا نقاب از رخ باد بهاران
شد لاله ستان کرد گل از بس که نهانند
رو سوی تماشای چمن لاله‌اعازان

مولانا:
اندر دل من مه‌ا دل‌افروز تویی
یاران هستند لیک دل‌سوز تویی
شادند جهانیان به نوروز و به عید
عید من و نوروز من امروز تویی

سنایی غزنوی:
ما تابش زلف و رخت ای ماه دل‌افروز
از شام تو قدر آید روز صبح تو نوروز
از جنبش موی تو برآید تو گل از مشک
وز تابش روی تو برآید تو شب از روز

فروغی بسطامی:
عید آمد و مرغان ره گلزار گرفتند
وز شاخه‌ی گل دل زار گرفتند
نوروز همایون شد و روز می گلگون
پیمانه‌کشان ساغر سرشار گرفتند

سعدی شیرازی:
برآمد باد صبح و بوی نوروز
به کام دوستان و بخت پیروز
مبارک بادت این سال و همه سال
همایون بادت این روز و همه روز

کشاندن یک چنین سنتی گویای هوش و فهم آفرینندگان آن با این سنت دیرینه است و هم‌چنین نسل امروز که با همه‌ی گرفتاری‌های مختلف در آغاز با خضوع و خشوع تام و تمام در

سنایی غزنوی:
ما تابش زلف و رخت ای ماه دل‌افروز
از شام تو قدر آید روز صبح تو نوروز
از جنبش موی تو برآید تو گل از مشک
وز تابش روی تو برآید تو شب از روز

فروغی بسطامی:
عید آمد و مرغان ره گلزار گرفتند
وز شاخه‌ی گل دل زار گرفتند
نوروز همایون شد و روز می گلگون
پیمانه‌کشان ساغر سرشار گرفتند

سعدی شیرازی:
برآمد باد صبح و بوی نوروز
به کام دوستان و بخت پیروز
مبارک بادت این سال و همه سال
همایون بادت این روز و همه روز

کشاندن یک چنین سنتی گویای هوش و فهم آفرینندگان آن با این سنت دیرینه است و هم‌چنین نسل امروز که با همه‌ی گرفتاری‌های مختلف در آغاز با خضوع و خشوع تام و تمام در

سنایی غزنوی:
ما تابش زلف و رخت ای ماه دل‌افروز
از شام تو قدر آید روز صبح تو نوروز
از جنبش موی تو برآید تو گل از مشک
وز تابش روی تو برآید تو شب از روز

فروغی بسطامی:
عید آمد و مرغان ره گلزار گرفتند
وز شاخه‌ی گل دل زار گرفتند
نوروز همایون شد و روز می گلگون
پیمانه‌کشان ساغر سرشار گرفتند

سعدی شیرازی:
برآمد باد صبح و بوی نوروز
به کام دوستان و بخت پیروز
مبارک بادت این سال و همه سال
همایون بادت این روز و همه روز

کشاندن یک چنین سنتی گویای هوش و فهم آفرینندگان آن با این سنت دیرینه است و هم‌چنین نسل امروز که با همه‌ی گرفتاری‌های مختلف در آغاز با خضوع و خشوع تام و تمام در

<sup>[1]</sup>
<sup>[2]</sup>



**یادداشت**

**زنبیل‌ها و زبّاله‌ها**



**سلمان احمدوند**

برنامه‌ی محیط زیست سازمان ملل متحد برای نخستین‌بار امروز ۳۰ مارس / ۹ فورودین را «روز جهانی کاهش زباله» اعلام کرده است. هدف از این اقدام جلب توجه به تأثیر زباله بر سلامت انسان، اقتصاد و محیط زیست است. با تعیین این روز آگاهی در مورد پیشگیری از انباشت زباله بیش‌تر خواهد شد. بر پایه‌ی گزارش سازمان ملل، مردم جهان سالانه بیش از دو میلیارد تن زباله تولید می‌کنند و حدود نیمی از آن به‌درستی دفع نمی‌شود. خیرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) دو سال پیش در گزارشی نوشته بود که در ایران سرانه تولید زباله ۲٫۵ برابر میانگین جهانی است و برپایه‌ی آمار رسمی، روزانه بیش از ۵۰ هزار تن و سالانه بیش از ۱۶ میلیون تن زباله در ایران تولید می‌شود.

جهان را از زباله انباشته‌ایم و طبیعت را به تقاله تبدیل کرده‌ایم. ما انسان‌ها بی‌شک بی‌رحم‌ترین و ویرانگرترین ساکنان زمین مهرنایم. زمین سخاوتمند، با اقیانوس‌ها و دریاها و دشت‌ها و کوهستان‌های باشکوه! صاحب‌خانه‌ی دوست‌داشتنی که حالا دیگر از دست ما مستأجران قدرناشناس خود به تنگ آمده و در هم‌صلدیی با طبیعت، در کار پاسخ دادن و واکنش نشان دادن است. از زباله‌های مهیبت تا آب شن بیخ‌های قطب

و از گرمایش‌م‌ذخزون تا تغییر اقلیم. زباله‌ها راه نفس کشیدن را بر زمین بسته‌اند. زمین در چشم من پیرمردی سسلول است که هر نیم‌شب با سرفه‌های خشک خون‌آلود از خواب برمی‌خیزد و حضور مرگ را در آستانه‌ی در به نظاره می‌نشیند.

زباله‌ها نه فقط زمین را به تباهی کشانده‌اند، بلکه حتا به قتل عام ساکنان دریا کم‌ر بسته‌اند. دین وال‌ها و نهنگ‌هایی که بر اثر بلعین زباله‌های رها شده در دریا و اقیانوس جان شیرین خود را از کف داده‌اند، تماشیی تازیانک از نقش ویرانگر انسان در نابودی جهان است؛ یادم‌ان اعتراض فرشتگان در بامداد پیدایش به صاحب هستی که آدمی «خونریز و فسفادانگیز» است!

باری؛ انسان هزاره سوم به پشت‌گرمی تکنولوژی و گسترش مهارت‌پذیر فرهنگ مصرف‌گرایی که خود را بیش از هر چیز، در گسترش صنایع حیوانی و تولید فراینده‌ی گوشت نشان می‌دهد، به‌راستی بر شاخ نشسته و بُوَن می‌برد.

روشن است که اگر زباله‌ی کمتری تولید نشود و با رویگردانی از «گوشت و لبنیات» به «میوه و سبزیجات» در رژیم غذایی نوع بشر انقلابی رخ ندهد، زمین‌زیابیی خود را از دست خواهد داد و حیات پایان خواهد یافت. فرصت بس اندک است

و زمین مهریان چشم به راه تغییر ماسا؛ وقت آن است که زنبیل‌ها را از صندوقچه‌ها درآوریم و در سفره‌های قلم‌کاری‌شده نان بگزاریم. وقت آن است که به زباله‌ها «نه» بگوییم پیش از آن که آن‌ها زندگی را بر دار گرمایش جهانی حلق‌آویز کنند و بر جنازه‌های آماسیده در برهوت زمین پروزند بزندا.

در آستانه‌ی بهار طبیعت و دگرگشت جهان ایرانی که جشن باستانی نوروز درُخشان‌ترین نمودگار آن است و عروس سیمین ساق بهار نماد بی‌ماندشی بیابیم و برای بازیگریستن در سبک زندگانی خود که زباله‌خو و طبیعت‌کش است هم‌پییمان سوئیم. زنبیل‌ها و سفره‌های پارچه‌ای را که از تبار سستاند از صندوقچه‌ها بیرون بیآوریم و با نایلون‌های پلاستیکی که امرغان شوم تکنولوژی است وداع کنیم. در مغازه یا نانوایی و هرکجای دیگر، خاصه در این زمانهٔ روسیاه که سیاست به طبیعت پشت کرده و فرونشست زمین همچون اژدهایی گرسنه از دشت‌ها به سوی شهرها خیز برداشته است.

وفا کردن به این عهد می‌تواند سودای مبارک ما در آستانهٔ عزیمت به سال نو باشد. هم‌آمیزی بهار طبیعت با بهاری دیگر در سزمزمین باور ما. چه دریغ است که زمین هر نویهار پوست بیندازد و ما پلاس کهنه‌ی اندیشه‌ا را به دور نیفکنده باشیم. ایذون باد.

**ادامه از صفحه‌ی ۴**

**گیم یا گیمر؟**

چهارچوب بازی اصولگرایی به آن‌ها این تشخیص راهبردی را تا زمانی می‌داد که علیه بازی‌ساز نباشند. منظور تخفیف کلمه بازی به لپو و لعب نیست. به هیچ وجه. منظور نظریه بازی‌ها در سیاست است.

به نظرم زنگ خطر این گروه به صدا در آمده و نیازمند تفک هستند. چون در بازی علی و صادقانه، حتا اعتبارنامه‌شان هم مرود خواهد شد. در این شرایط شیمی جامعه که غلظت تندروی به نهایت رسیده‌است، فواره می‌افتد. احتمالاً نهاد نظامی و نظام و اصلاحات در یک ستون قرار می‌گیرند و تندروی به منزل آخر خواهد رسید. آن‌ها در درون هم هستند. بیش‌تر از آن، بازی خارج از متن است. متن آن‌ها را ویرایش خواهد کرد.

**جامعه‌شناسی**

**آشفته‌گی اجتماعی؛ افول کناره‌گیران و برآمدن طغیان‌گران**



ادب، شعر و ... گفتمان گونه‌ی مهمی از پرتکس اجتماعی است که دانش، هویت‌ها و روابط اجتماعی از جمله مناسبات قدرت را بازتولید کرده و تغییر می‌دهد و هم‌زمان سایر پرتکس‌ها و ساختارهای اجتماعی به آن شکل می‌بخشد. در واقع رابطه‌ی دیالکتیکی با سایر ابعاد اجتماعی دارد و فرهنگ و تفصیف جامعه‌ای به کار برده می‌شود که دارای شرایط زیر باشند: پایین بودن سرمایه اجتماعی

که عامل اصلی انسجام اجتماعی است، پیامد اصلی کاهش آن آشفته‌گی اجتماعی است، فقدان و یا ضعف نهادهای مندی، تبعیض و بی‌عدالتی، انسداد سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، تورم، فقدان شایسته‌سالاری و رواج گروه‌گرایی و قوم‌گرایی، عزل و نصب‌های مقامات سیاسی و اداری بر اساس روابط خانوادگی، سمتی، مذهبی و ... اعطای مشاغل و پست‌های دولتی بر اساس روابط مسموم بین سیاستمداران، کاهش ظرفیت نظام سیاسی برای حل مسائل نوپدید و ناتوانی در حل مسائل کهنه و قدیمی، ایهام در ساختار بوروکراتیک و غیرشفاف و غیررسمی بودن آن، ناشناوبی سازمان یافته در بین مسئولین، فقدان فرصت‌های برابر زندگی برای همه‌ی اعضا جامعه، فروپاشی اخلاقی و جایگزینی فضایل با رذایل و گسترش فقر اخلاقی مختل بودن سازوکارهای مشروع برای بهبود وضعیت و نبود راه‌ها و وسایل لازم برای دست‌یابی به اهداف، رشد روزافزون رانت‌خواری، فساد اداری، بی‌کاری، تقلیل امر اجتماعی به امر سیاسی، رضایت کم و از زندگی، تقسیم جامعه به خودی و غیرخودی، انباشت مطالبات برآورده نشده و بسیاری از مسائل و آسیب‌های دیگر که تحلیل‌گران مختلف بر آن‌ها تأکید کرده‌اند. با توجه به معیارهای فوق، جامعه‌ی ما با نوعی نظام‌گسیختگی و آشفته‌گی اجتماعی مواجه است که تلاوم این شرایط زوال اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. بررسی و تبیین چگونگی پیدایش این شرایط با تکیه بر نظریات و مفاهیم مرتبط، امکان‌های گسترده‌تری را برای جلوگیری از فروپاشی و زوال اجتماعی و برون‌رفت از این شرایط، در اختیار سخن‌گاران و اعضای جامعه قرار می‌دهد.

در واقع سطح‌های آرمانی تنها به‌منظور معنا دادن هر پدیده ساخته می‌شوند بنابراین هرگز نمی‌توان به صورت ناب آن‌ها را در واقعیت مشاهده کرد. در واقع قالب‌هایی هستند که معرف شاخص‌های دقیق هر پدیده‌اند. با کمک آن‌ها می‌توان از واقعیت موجود هر پدیده دور شد یا فاصله گرفت و سپس ویژگی‌های اصل آن را در واقعیت عینی روی در روی مست‌وچو کرد. چراکه از طریق بازسازی خردمندانه و هم‌فرخانه‌ی ویژگی‌های هر واقعیت اجتماعی به دست می‌آیند. آشفته‌گی اجتماعی، کناره‌گیران، طغیان‌گران، مناسک‌گرایان و نواوران سنخ‌های آرمانی هستند که این نوشتار از آنان بهره می‌برد.

فردی که کج می‌روییم کعبه به دیدار خدا می‌روییم او که همین‌جاست کجا می‌روییم حج به خدا حج در دل پاک نیست سستن غم از دل غمناک نیست دین که به تسبیح و سر و ریش نیست هرکه علی گفت که درویش نیست صحیح به صحیح در پی مکر و فریب شب همه شب گریه و امن یحیی

گروه **دوم یا نواوران**: کسانی هستند که اهداف را قبول دارند اما راه‌های رسیدن به اهداف مورد پذیرش آن‌ها نیست. مثل کسانی که پولدار شدن و رفاه را به عنوان یک هدف را در جامعه قبول دارند ولی از راه‌های غیر معقول مثل؛ دزدی، قاچاقی یا رشوه می‌خواهند. به آن برسند البته این نوآوری‌ها ضرورتاً جنبه‌ای منفی ندارد و ممکن است در جهت اهداف جامعه مفید واقع شود. مانند: مینتکیرین و یا سازندگان تکنولوژی پیشرفته‌تر. افرادی در جامعه که نسبت به روزه‌ها، قوانین و بخش‌نامه‌ها انتقاد دارند و خواستار اصلاح در ساختار جامعه هستند در این گروه قرار می‌گیرند. منتقدین نسبت به وضع موجود و کسانی که تفکر اصلاح‌طلبانه در جامعه دارند در این گروه جای می‌گیرند.

گروه **سوم یا انزواگرایان**: کسانی هستند که نه راه‌ها را قبول دارند و نه اهداف را. سعی این گروه بر این است که خود را نه اهداف کنار بکشند و به قطعه زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۵۷۹۹۰۲۱ مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۴۲» فرعی از «۶۵» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «محمود و منصور شهرتین پوربان فرزندان حاجی محمد»

زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۵۷۹۹۰۲۱ مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۴۲» فرعی از «۶۵» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «محمود و منصور شهرتین پوربان فرزندان حاجی محمد»

۵- تقاضای «عباس پوربان» فرزند «محمد نصیر» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۹۷۸۰۱۷۷» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۴۴» فرعی از «۶۵» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «میرزا خان پوربان» فرزند «محمد نصیر» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۹۸۰۴۳» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۴۱» فرعی از «۶۵» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «علی محمد پوری»

۶- تقاضای «عباس پوربان» فرزند «محمد نصیر» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۱۰۴۲۶۰۷۷» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۴۳» فرعی از «۶۵» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «میرزا خان پوربان فرزند محمد نصیر»

۳- تقاضای «علی بهمنی» فرزند «قربانی» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه باغ» به‌مساحت «۱۳۸۵۰۲۰» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۲۴۱» فرعی از «۱۰۰۷» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «مهدی آجرلو فرزند ناصر»

۴- تقاضای «عباس پوربان» فرزند «محمد نصیر» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۸۵۸۰۸۰۵» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۱۱۶» فرعی از «۱۰۴» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «علیمراد



**دکتر حسن اسماعیل‌زاده**

انزواگرایی اینان بیشتر متوجه ساخت اجتماعی- سیاسی و نهادهای رسمی جامعه است تا ساختارها و نهادهای غیررسمی. وجود آشفته‌گی اجتماعی به شکل درازمدت در جامعه، این گروه را انزواطلب و کناره‌گیر کرده است. پرهیز از مشارکت سیاسی، عدم اعتماد به حکومت و بدبینی نسبت به آینده مهم‌ترین مشخصه اینان است. اکثر اعضای این گروه کسانی هستند که به دلیل نظام گسیختگی حاکم بر جامعه، از طبقه متوسط به طبقه فقیر سقوط کرده و فرصت‌های زندگی یکی پس از دیگری از دست داده‌اند. کارگران، بیکاران و طیف وسیعی از کارکنان دولت در این گروه جای می‌گیرند.

گروه **چهارم یا طغیانگران**: افرادی هستند که هم اهداف را رد می‌کنند و هم راه‌ها را. ولی برخلاف و اگرچه بدون هدف نیستند بلکه با نفی راه‌ها و اهداف مورد توافق هیئت حاکمه راه‌ها و اهدافی را به عنوان جایگزین آن‌ها معرفی می‌نمایند. بررسی تحلیل‌های صورت گرفته و پژوهش‌های پیشین در مورد وقایع اجتماعی سالیان اخیر بیانگر این امر است. بعد نرورز خانه تکانی را انجام می‌دهند ولی خانه تکانی دل و پاکیزگی درون که هدف اصلی است همین امر هم ظرفیت طغیان این گروه را در سالیان اخیر که جامعه با تراکم مسایل اجتماعی مواجه شده، افزایش داده است. این گروه بر خلاف گروه قبل در کنار رد راه‌ها و اهدافی که حاکمان جامعه ترسیم کرده‌اند، مطالبه‌گر بوده و به دنبال دست‌یابی به اهداف جدید از طریق راه‌های جدیدی هستند که منبت از سبک زندگی خودشان و متناسب با شرایط جامعه جهانی است.

اگر این پنج سنخ آرمانی را روی یک پیوستار در نظر بگیریم که یک طرف آن هم‌نوابان و طرف دیگر آن طغیان‌گران باشند، در صورت تلاوم آشفته‌گی حاکم بر جامعه ما شاهد برزش هم‌نوابان و پیوستن آن‌ها به مناسک‌گرایان هستیم. همین روزا در مورد گروه‌های بعدی نیز صدق پیدا می‌کند یعنی تعداد زیادی از مناسک‌گرایان به نواوران و تعداد زیادی از نواوران به کناره‌گیران و در نهایت فرقه‌ی طغیان‌گران را در جامعه شاهد خواهیم بود و جامعه با طغیان این گروه مواجه خواهد شد.

**دکتر چند نکته مهم در این تیپولوژی ضروری به نظر می‌رسد:**

گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه با توجه به شرایط و روند روزافزون مشکلات به دنبال مطالبات صنفی و گروهی خود می‌باشند که مستقیماً به قدرت سیاسی معطوف نبوده و مرتبط با نیازهای روزمره و بعضاً حداقلی آن‌هاست. این مطالبه‌گری در نبود تشکل‌های مندی، احزاب و رسانه‌های مستقل و قوی، حالت نامعای پیدا کرده و با خشونت همراه شده و زمینه را برای بروز طغیان در جامعه فراهم می‌کند. هر بیش‌تر بررسی‌ها و تبیین‌های صورت گرفته شاهد تقلیل تحولات اجتماعی به تحولات سیاسی هستیم. نتیجه این نگاه و رویکرد نادیده گرفتن حوزه اجتماع و فرهنگ و برجسته شدن حوزه سیاست، قفالت و حکومت بوده است.

در برابر این آشفته‌گی اجتماعی فقط دولت و حکومت مسئولیت ندارد.

**ادامه در صفحه‌ی آخر**

جاوند فرزند رضا»

۸- تقاضای «حسن چگنی» فرزند «فتح اله» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۲۶۷۲۰۰۶» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۱۱۷» فرعی از «۱۰۴» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «احسان شبریزی فرزند حسن»

۹- تقاضای «حسن چگنی» فرزند «فتح اله» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه زمین مزروعی آبی زار؛ به‌مساحت «۸۱۷۷» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۱۱۸» فرعی از «۱۰۴» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «جمشید تقفی احدی از ورثه علی اصغر تقفی»

۱۰- تقاضای «شیمیا گودرزی» فرزند «علی» نسبت به «شش‌دانگ یک قطعه باغ» به‌مساحت «۱۰۰۰» مترمربع مجزی شده از پلاک شماره «۲۴۲» فرعی از «۱۰۰۷» اصلی واقع در بخش «۴» خروجی از مالکیت مالک اولیه «علی آبادی فرزند نادر» شناسه‌ی آگهی: ۱۶۷۳۳۹۹

**مصطفی امان‌اله بهاروند رییس اداره‌ی ثبت اسناد و املاک شهرستان دورود**

**نوروزتان سرسبز!**

**یادداشت**

**تا همیشه، سلام بر نوروز!**



**دکتر مراد سپه‌وند**

نوروز رستاخیز هر ساله‌ی ایرانیان است که شهرت و شکوهش در ماورای مرزهای ایران هم هست. کمتر رخدادی از فرهنگ بشری از چنین بار مادی و معنوی برخوردار است. کسانی بسیار کوشیده و می‌کوشند تا از سر عتاد، این رستاخیز طبیعی و انسانی و روحی را از ما بگیرند و آن را به محاق ببرند یا دست‌کم تحیف و ضعیفش کنند تا به دیار فراموشی سپرده شود. لیکن، بن‌مایه‌ی این پدیده‌ی جهانی و ملی از آن چنان فلسفه‌ی محکم تاریخی نهاده‌ی شده‌ای در بین مردمان برخوردار است که مزاحمت‌ها و کارشکنی‌های دشمنان قسم خورده‌ی آن، جز بردن عرض‌شان از مرغانی برای‌شان در بر نداشته است. نوروز باستانی و با شکوه ما در حال فرا رسیدن است و ما هم همانند ده‌ها میلیون ایرانی و غیرایرانی، چشم به راه گام‌های ظفرگون و نشتن است و بر تخت زرین و رنگین بهار هستیم، هر چند، از دست زندگی و ستم روزگار دل و دماغی برای‌مان نمانده است. پیشاپیش به بو و رنگ نوروز و صدای قیام و جنبش پیروزمند فرارسیدنش سلام می‌دهیم. سلام به آب‌های زال و جاری، سلام به پونه‌های نورسیده بر طرف جویسار و لبه‌ی رودخانه، سلام به شکوفه‌های قله‌ها و «مازها»، سلام بر جنبش و جوش و خروش جن و انس و مَل و مور، سلام به خدم و حشم نوروز فرهمندان. سلام به داغ دل شقایق‌ها و سرخی الااله‌ها لالا‌ها آن‌گاه که زنده می‌شوند و از خاک سیاه زمستان سر سر بر می‌آورند و زندگی و جاودانگی خویش را به رخ خلائق می‌کشند. سلام به نوروز و همه‌ی رستاخیزبان همراه او.

سلام به همه‌ی باورمندان نوروز و درود به ایران و ایرانی. پیشاپیش ورود و جلوس نوروز را به هم‌وطنان و دوستان عزیز شادباش می‌گوییم.

**ادامه از صفحه‌ی ۶**

**بهارانت خزان مباد**

مردمی که می‌خواهند توان و امکانات درونی خود را به نمایش بگذارند باید در مقابل سختی‌ها دلبرمندانانه بایستند و بدانند که بهار در راه است. باید پیش‌قراولان فرهنگی در ساخت فرهنگ پیش‌رونده نهایت تلاش را از خود نشان دهند تا نوروزی جاودانه، داشته باشیم و بدانیم که تغییر فصل‌ها تجدید حیات است و زندگی انسان هنگامی به نشاط واقعی و آرامش خاطر می‌رسد که وجدان همه‌ی هم‌وطنان ما در آرامش و آسایشی واقعی باشد. زندگی بدون بهار نوروز بیهوده و تلخ است. اما سرانجام هر تلخی شیرینی است. ما نباید در هنگام تلخی، خون‌سردی خود را از دست بدهیم و با خشم به یک‌دیگر نگاه کنیم چون موجب بداندیشی شیدان می‌گردد پس به جای آن مهربانی، عشق، امید و گذشت را نسبت به یک‌دیگر شایسته ملت ما نوروز، روزهای تلخ را به بهروزی واقعی بداند. ما برساند و بهاری خجسته‌مان داشته باشیم. نو به قول شاعر بزرگ فرخی یزدی:

«دلم از این خرابی‌ها بود خوش زان که می‌دانم خرابی چون که از حد بگذرد آباد می‌گردد.»

به امید سرفرازیم هم‌میهمان و میهن عزیزمان ایران!

**ادامه از صفحه‌ی ۳**

**یعنی: این قدر بایست که علف زور پایت سبز شود**

در این مورد «سیلور استاین» می‌گوید: پشت این خنده، چند میخ فولادی است که فکم را نگه می‌دارد و بدین ترتیب در کشاکش و یقین از خود می‌برسی نقش نمایندگان منطقه در مجلس شورای اسلامی طی دوره‌های مختلف یعنی آن‌هایی که باید برای توسعه‌ی منطقه نقش میخ‌های فولادی را به عهده می‌گرفتند در حل مشکل تأمین اعتبار این پروژه‌ی حیاتی چه بوده‌است؟ آن‌هایی که موقع تبلیغات انتخاباتی در باغ سبز نشان دادند و به همراه آن عزیزان ما هم همچوا شدیم و خواندیم؛ امشب چه شبی است، شبِ مراد است امشب!؟ و نمی‌دانستیم بعد می‌رسیم به یکی از داستان‌های کتاب زندهای بهرام صادقی آن‌جا که می‌گوید: آفسوس، سگر به تصرف درآمد اما از غنیمت یعنی آب خبری نیست چون قمقمه‌ها خالی است.(بهرام صادقی- سنگر و قمقمه‌های خالی- نشر زمان - ۱۳۴۹)

در واقع به سلامتی، در هر دوره سنگر مجلس به تصرف دوستان درآمد ولی سهم پروژه‌های مهم ترک‌گزار زینبایی از قمقمه‌ها چه بوده‌است، لابد داوری آن به عهده‌ی عملکردهاست.





بهاریه



دکتر عبدالرضا شهبازی

آن سکه دوربالی

دقیقاً درست یادم نیست عید سال پنجاه و شش بود یا هفت که هنگام تحویل سال نو آن دوربالی را از پدرم عیدی گرفتم. چه حس قشنگی بود، بعد از گذشت آن همه سال وقتی به یاد آن روز و آن عیدی می‌افتم دچار حسی عجیب توام با شادی و غم می‌شوم. شاید بپرسی چرا غم؟ خیلی ساده است و آن را نمی‌خواهد در میان لاف‌ها و کلمه‌های سنگین روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بیچی و تحویل مخاطبیت بدهی.

تکرار نشدن یک حس قشنگ می‌شود غم و دردی که زدکی روح و روانت را می‌خراشد. و ما این روزها چقدر پر از این غم‌های کوچک و بزرگ دارنم روح و روان مان را می‌خراشند. نمی‌دانم چرا با وجود این همه سسکه‌های رنگی حتا برای یک لحظه هم که شده شاد نمی‌شویم. چرا دیگر از شادی‌های کوچک هم مداوم خبری نیست؟

روایهای ما بزرگ شده‌اند و شادی‌ها کوچک یا شادی‌ها فصل گمشده‌ی زندگی ما شده است. هی می‌خواهم خودم را روی ریل برگردانم که دکتر کیانوش رستمی از تو بهاریه خواسته است نه واکاوی یک زخم به نام شادی گمشده‌ی مردم حیران!!

از ریل که بگذرم به دنبال بلی می‌گردم برای رسیدن به آن شادمانی بی‌سبب که سیدعلی صالحی قولش را داده بود. اما هرچه بیشتر پیش می‌روم می‌بینم به همان جمله ختم می‌شود که «حال همه‌ی ما خوب است اما تو باور نکن»

من باور کنم یا تو باور کنی هیچ چیز عوض نمی‌شود، گویا راه را به اشتباه رفته بودیم. مرتب یکی را در خواب صدا می‌زنم که نیست! شادی آن ستاره که گفتم مسیر را هم خود گم کرده‌است.

راه بلدانم هم گویا راه را گم کرده، سرگردان میان چند راهی که به ناکجاآباد ختم می‌شود. شده است جاده متروکه‌ای که گویا در مسیرش هیچ درخت نارنجی نروبیده است. با توام. ها با خود تو، چرا خودت را به خواب زده‌ای.

بیدار شو بهار هم است و صدای پرندگان دارند تو را به یک جشن یا شکوه دعوت می‌کنند. هرساله آخرهای اسفندماه این خواب را می‌بینم که قرار است بهار سال آینده طور دیگری بشود. آخرش می‌شود، شاید ما کمی کم‌حوصله شده‌ایم و بی‌قرار.

کاش پدرم بود و آن دوربالی شگفت‌انگیز باز هم معجزه می‌کرد بسا آبنبات چوبی که طعم زعفرانی داشت. باز هم به رسم معمول نوروزتان پر از شکوفه‌های گیلاس و روزگارتان سرشار از مهر و دوستی باشد.

بازتاب



علی صاریان

گیم یا گیمر؟

سختان اخیر یکی از راه‌یافتگان به مجلس در گفت‌وگوی ویژه خبری، آن‌هم پس از سخنان رهبری در دیدار با خبرنگاران نشان از غرور کاذب این جماعت نورسیده دارد.

گیم یا گیمر کدام‌یک دست بالا را دارند؟ در جماعت جوان، سازنده بازی از خود بازیکن دست بالاتری دارد. این جماعت که روزگاری منتقد شهید سلیمانی بودند و بعد خان‌خواه او، مواظب تندروی خویش نیستند. تندروی با وضعیت ایران امروز (گیمر و جامعه) سازگار نیست.

ریشه در یاد داشتن همین است. نه رای اکثریتی دارند که کلا ۴ تا ۶ درصد نظر مردمند البته آن مردم نزد ما محترمند.

نه ادب آن دارند که نهادهای انقلابی را که برای رفتار آن‌ها از خود گذشته بودند، احترام کنند.

قالیباف هرکه هست، برنامه در حوزه‌ی توسعه است. حال آثارش در شهر باشد یا نباشد. کم هزینه باشد یا با هزینه بسیار.

آخر این دوستان چیست جز حمله و تکفیر و آزار و خالص‌سازی دروغینی که مردم را از نظام جدا می‌خواهد و می‌گویند اگر صندوق رای بالاتر از اقبال ما باشد، ما بدبخت شده‌ایم.

خوب صندوق رای را بی‌پنجاه کردند و خیال می‌کنند که چون خوراچاند که چرا صلح کردید. چرا تو خیمه تا رد ش معاویه مانده بود، برگردید گفتید. این جماعت مواظب وزن خود نیستند. آن‌ها گیمر هستند. **ادامه در صفحه‌ی ۷**

یادداشت‌های مستند از تاریخ و جغرافیای لرستان  
درنوشت لرستان در نوشته‌ها (۴۳)  
گزارشی از یک نوروز قجری در لرستان



پود، خوابیدم.

صبح زود [...] چائی خوردم. قدری از تألیفات تصنیفات «محسن‌میرزای امیرآخور» نوشتم. نهار «باقالابلوی» خوبی بود. من میل نکرده [...] «شیر برنج» خورده، شب را به میل غذا خورده.

روز یکشنبه ۱۳:

از خواب برخاسته قرآن، نماز خواندم. چای صرف شد. قدری غزلیات نوشتم. رقتم به چادر حضرت‌والا. نهار خوردیم، بلافاصله چای آوردند. حضرت‌والا رفتند شکار. بنده با منشی باشی مشغول شدیم. [...] حضرت‌والا رجعت فرمودند. چند قطعه کبک زده بودند و یک رأس اسب سفید خوبی آورده بودند که در میان ایل «سگون» [...] بودند. دوپیست تومان قیمت می‌نمایند. آورده در اسطبل بستماند. بعد از نماز مغرب و عشاء کاغذی به جهت تهران نوشتم، چاپار می‌رفت، رقتیم شام خوردیم آمده خوابیدیم.

روز دوشنبه ۱۴:

صبح زود برخاسته، بعد از فریضه و قرآن و دعا، کتابی دیدم از سواد تحریرات نواب «امیرآخور» مرحوم، مشغول شدم به نوشتن [...] وقت نهار رقتم به چادر حضرت‌والا، «کباب چلو پلوی» خوبی تهیه دیده بودند، اکل نموده، آمده، دو ساعت خوابیدم. برخاستم نماز خوانده، چای خوردیم. اقا سید باقر [آشفته؟] یک «قهوه‌سینی» لیمو و نارنج و یک شلوار دوخته از دزفول از برای من می‌آورد. لیمو خوردم، غروب رقتیم با حضرت‌والا سرگمند! اسبها به تماشا، تا یک از شب رفته بودیم. در ساعت دو از شب رفته قاصد آمد، پاکت‌های تهران را آورد. من هیچ کاغذ نداشتم. اوقاتم تلخ، خیالم نهایت پریشان شدم. خداوند عاقبت را به خیر فرماید. از اوقات تلخی و پریشانی خیال خود را مشغول کرده به روزنامه خواندن، بسیار مزخرف نوشته‌اند. شام خورده خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵:

صبح زود برخاسته، روز را به شب و شب را به روز آورده.

[روز جمعه؟] ۱۸:

برخاسته، امروز حضرت‌والا برخاسته نماز خوانده، بخوابیدند. چای خوردند، قدری صحبت نموده، خوابیدند. بعد از یک ساعت برخاسته «بره پلوی» خوبی بود با چندرشتی<sup>۹</sup> از [...] خوردیم. «حاج شهبان‌الملک» جواب کاغذ مرا نوشته، خواندیم. عصر چای خوردیم رقتیم به میان اردو چادر «حسین‌علی‌خان سرتیپ [خمسه؟]» چای خوردیم، یک کیسه کاغذ کار خمسه [...] مغرب آمدیم منزل. شب را باد زیاد آمد. نزدیک بود که چادرها را خراب نماید. شام خوردیم، رقتیم بخوابیم. هوا بسیار گرم بود. [...] کشیدیم.

روز شنبه ۱۹:



بعد باید منتظر لطف آنان بماند که آیا گوشه‌ی چشمی به وی دارند یا نه؟ در چنین حالی و در سهام عدالت را نداد سرپرستان خانواری بوده‌اند که حالا به جای هر کلامشان چند خانوار در گوشه و کنار دنیا سرگرم کار خود هستند و ناگهان دولت با سهام عدالت مردگان پروژه‌ای را کلید زده که خود اسباب دردمی مشترک و بهانه‌ای برای اختلاف‌های رایج تقسیم‌ارث با آن همه پیچیدگی حقوقی شده است. در نظر بگیرند پیرزن بیوه‌ای که پیگیر سهام همسر متوفی خویش است باید در شرایط جسمی و مالی خود به دنبال حصر وراثت و ثبت‌نام سحاج و احراز هویت تک تک وراثی باشد که گاهی پاسخ‌گوی تلفن هم‌دیگر هم نیستند و اگر کارش به سرانجام برسد سود سهام بر اساس قانون ارث به حساب این وارثان واریز می‌شود و



خوانش و پرونوش: احد رستگار فرد

صبح وقت انداختن توپ برخاسته نماز خواندیم، چائی خوردیم با آقای «حکیم‌باشی» رقتیم حمام خلوت بود گرم. سر کیسه کرده، حتا بسته برآمدیم. چند دانه لیمو خورده وقت نهار «باقالابلوی» خوبی بود، خوردیم با دوغ، زیاد خوابیده، برخاستم، چای خورده، نماز خواندیم. حضرت‌والا تشریف برندن به شکار، غروب فرمودند. شب را هم جمع شدیم، قدری تفال با حافظ، شام خوردیم، خوابیدیم. شب خوبی بود. نیمه‌شب باران آمد.

روز یکشنبه ۲۰ [شعبان ۱۳۰۹] (یکم فروردین ۱۲۷۱):

صبح زود اول اذان صبح برخاستیم. عجب روزی بود. نماز خوانده وقت تحویل شمس به برج حمل<sup>۱</sup> رقتم خدمت حضرت‌والا. همه جمع شدند، از سرتیپ و سرهنگ و سرکرده صاحب ایل مشغول شدند به دان عیدی. به هر نفری پنج هزار دینار، سرتیپ و اجزا یک اشرفی؛ به من هم پنج عدد دو [...] زرد مرحمت فرمودند. قریب سیصد تومان تخمینا عیدی به مردم دادند با یکی دو خلعت به اجزا. نهار هم «کباب چلو» [و] «بره پلو». همه‌چیز بود زیاد یکی دو مجلس سفره نهار انداختند، همه خوردند. خداوند باران رحمت و عیدی به بندگانش دادند. عجب باران رحمتی بود. چقدر با موقع و خوب، بسیار چای آوردند، خوردند. با وقت عصر هجده سگمور آورده چائی صرف شد. باران رحمت متصل می‌آمد. چقدر هوای خوشی بود که نمی‌توان تعریف نمود. تا نیمه‌شب باران آمد. شام آوردند. به ملاحظه آنکه روز خوابیده بودم احتیاط [نموده] چند قاشق آب آب‌گوش خورده حال خوشی نداشتم، نصف شب بیرون رفتم.

پی‌نویس‌هاک

- ۱- یک نوع خوراک مخلوط گوشت قرمز و برنج است. در لرستان با گوشت بزکوهی (امروزه بیش‌تر با گوشت گوسفندی) کوبیده، برنج‌دپخت شده، تخم‌مرغ و بیاز طبخ می‌شود.
- ۲- به معنی خوردن.
- ۳- نوعی سینی کوچک چهار گوش که معمولاً در ابعاد ۱۵ در ۲۰ سانتی‌متر ساخته می‌شدند. عمدتاً از آن برای سیرو قهوه استفاده می‌شد و گنجایش یک فنجان قهوه و یک ظرف کوچک شکر یا قند را داشتند.
- ۴- اسطبل صحرائی، محوطه‌ای که با طناب و چند میله و عمود چوب محصور شده و اسب‌ها را در آن نگهداری می‌کنند.
- ۵- گوشت بز که با بی گوسفند که اصلاً با دندان قابل خوردن نیست. آشغال گوشت.
- ۶- وقت تحویل شمس به برج حمل: لحظه‌ی تحویل سال.

عید مردگان و رنج عدالت!

کرم تیموری «گله‌گیس‌بریا»

دیگری از سود سهام عدالت، تحت عنوان سهام متوفیان این چه معرکه‌ای است که راه انداخته است؟ آیا کسانی که در چنین شرایطی از شدت عصبانیت به مرده‌ی خود رحم نمی‌کنند، دولت را ستایش خواهند کرد؟ درست است که غم و شادی یا عصبانیت و رضایت مردم تأثیری در شکست یا پیروزی دولت‌های ایران ندارد اما چرا دولت به هر بهانه‌ای مردم را عصبانی‌تر می‌کند؟ آیا کسی می‌داند این عطش تکرار ثبت اطلاعات مردم در سامانه‌های مختلف کی قرار است به پایان برسد؟ از ثبت اطلاعات در سامانه‌ی شیرخشک نوزاد یک روزه بگیر تا ثبت اطلاعات در سامانه‌ی سهام عدالت مردگان کهن‌سال، از سامانه‌ی یک‌پارچه که منجر به خرید خودرو می‌شود تا سامانه‌ی کالا‌های اساسی که منجر به خرید تخم مرغ می‌شود، از سامانه‌هایی که ورود گوشی موبایل را محدود تا سامانه‌هایی که خرید فیلتر شکن را آزاد می‌کنند، از سامانه‌هایی که برداشت بیش از ۲۰۰ هزارتومان از حساب خود مردم توسط خودشان برای پرداخت کرایه تاکسی را محدود می‌کند تا سامانه‌هایی که خروج میلیاردها تومان پول دیش از مال مردم توسط دیگران برای انتقال به خارج از کشور را هموار می‌کند همه در حال جمع‌آوری اطلاعات شخصی مردم هستند!

یک دولت که بیش‌تر نداریم پس پیشنهاد می‌شود به جای این همه سامانه‌ی ساسا<sup>۱</sup> یک سامانه به‌نام «سامانه‌ی تمام‌رنج‌های مردم» (ساتر) راه‌اندازی کنید و قال قضیه را بکنید! چون ظاهراً در بین این همه سامانه‌ی ساسا فقط «ساتر» را کم داریم! پس لطفاً به‌عنوان اقدام آخر در خور مملکت‌داری خود «ساتر» را هم فعال کنید!

<sup>۱</sup>ساسا= تکرار قسمت اول سامانه‌ها، در گویش لری یعنی به‌هم‌ریخته و ناکارآمد.

رساله‌ی تشریفات

آیین زندگی (۲۰۴)

علم و تکنولوژی

تجدیدهای غیرواقعی

در فراگیری نیاز مندیهای پایهای، خود «تجدید» مکانی، زمانی، موضوعی و آموزشی «تهدید» واقعی نیست!

فرصت آموختن سزاور

بهترین فرصت آموختن نیازمندی‌های پایهای زندگی، در اوقات کودکی و ایام نوجوانی است. یک دانسته بنیادین در این روزگار به دهه‌ی فرآورده در بزرگ‌سالی، تبدیل خواهد شد و از صدها ساعت وقت‌گذاری برای یافتن یک عبارت و شناختن یک لغت مصونات خواهد کرد.

یادگیری دو نبیسه

اوقات یادگیری و آموختن خود را به دو بخش فراگیری خود و آموزش به دیگران تقسیم کن. آموزش دانن دیگران، هم زکات یادگیری و هم سببی برای برکت‌افزایی آموخته‌های خویش است. **ادامه دارد...**

یادداشت

بدرودای گنجینه‌ی صوت و شیدایی

جهان را چنین است ساز و نهاد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد نداند کسی چاره از چنگ مرگ چو باد خزان است و ما هم‌چو برگ

بسیار متأسفم دوست عزیز و هنرمند یگانه، «جمشید عندلیبی» در ناباوری، از این جهان برقت و همه دوستان و عزیزان خود را در ماتمی عمیق به سوگ نشاند.

جمشید از کودکی در سرزمین شعر و موسیقی و شقایق با موسیقی بزرگانی هم‌چون: سید علی اصغر کردستانی، حسن کامکار و حسن زیرک بزرگ شد و با موسیقی، ردیف دستگاهی در دانشگاه تهران، دانش بزرگ‌سالی خود را به کمال رساند.

نی نوازی او، آن‌چنان با جسم و جانش آمیخته شد که بی‌اغراق، کمتر نوازنده‌ای از نسل‌های بعد از خود را می‌توان یافت که تحت تأثیر تکنیک و احساس او قرار نگرفته باشد.

در اثر ماندگار استاد حسین علیزاده، چنان پُر توان و پُرحساس نواخته است که گویی نوازنده و آهنگ‌ساز یکی است. شاید او بدان جهت به این جهان آمد تا فقط همین یک کار را انجام دهد و برود.

من هرگز چشمان پُر نور و پُر شوق او را در آموختن و نواختن فراموش نخواهم کرد و برای همیشه صدای تجیب او که لهجه کردی داشت و حضور پُررنگش در کانسون چاووش را به یاد خواهم داشت.

بعد از بسته شدن کانون چاووش و پراکنده شدن و مهاجرت بسیاری از دوستان، سکوت و حیرتی فراموش نشدنی به‌طور عموم بر جامعه موسیقی و بطور اخص بر اندیشه‌تک تک اعضای کانون چاووش حاکم بود. اگر اشتباه نکنم در سال‌های ۶۹ و ۷۰ مثل بقیه اعضای چاووش که بصورت انفرادی به فعالیت خود ادامه دادند؛ من و جمشید هم تصمیم گرفتیم ردیف‌های میرزاعبدالله راه او با ساز نی و من با کمانچه ضبط کنیم. به همین دلیل برای صحت و درستی اجرا، چندین بار با ماشین زیان جمشید، رقتیم به محضر استاد مجید کیانی در شهرک چشمه تهران.

شوق نواختن و انگیزه قوی او برای انتقال گوشه‌های ردیف سازی‌تار و سه تار میرزاعبدالله برای سازی نی ستودنی بود. لحنات و گفت‌وگوهای پُرآمیدی که در کنار هم بودیم، از یادگارهای جمشید است که با سکوت آن زمان و سکوت ابدی این زمان، مثل داغی فراموش نشدنی در جان من خواهد ماند.

به خاندان عزیز و هنرمند جمشید عندلیبی صمیمانه تسلیت می‌گویم؛ صبوری و پذیرش برای همه آنان آرزومندم.

به همه‌ی مردم ایران، خصوصاً مردم هنردوست و سرفراز سنندج کردستان تسلیت می‌گویم.

به همه دوستان و همراهان جمشید عندلیبی که دوران پُر فراز و نشیبی را در کنار هم در چاووش با سربلندی گذراندید، صمیمانه تسلیت می‌گویم.

بدرودای عزیز خوش سیما و خوش نواز عرصه موسیقی

بدرود ای رود جاری نعمات موسیقی گردی و دستگامی

بدرود ای گنجینه صوت و شیدایی بدرود بدرود

علی اکبر شکارچی

۱۶ اسفند ۱۴۰۲

نوروزانه

شوخی با غزل حضرت حافظ



عبدالرضا فریدزاده

بهار و نوروز همزاد شادی و لبخندند اما در شرایطی که لبخند و شادی در محاق اندوه باشند ذهن آدمی نابه‌خود در صدد جست‌وجویشان در خاطره‌های خویش برمی‌آید. طغی جست‌وجویی از این‌دست، به یک فکاهه‌ی منظوم از دهه‌ی ۶۰ برخورد می‌شود که تقدیم می‌شود

می‌کُشد آخر تو را قند فراوان، قن نخور  
رحم کن بر جان خود آخر پسر جان، قن نخور  
تو اگر مُردی جهنّم، نانِ خوری کم‌تر، ولی  
از فشار حرص من خود می‌دهم جان، قن نخور  
نیست ارزان عین عهد بوق نرخش، تخم زول  
قند کَلبِلیوی خدا و اند تو مان؛ قن نخور  
هی نیا از چپ، برو از راست و، هی قُب بزن  
قندهای روله‌شیرین را ز قندان، قن نخور  
بارها همگان که در این خانه بوده دیده‌ام  
خاکه‌قندی نیست بهر جای ایشان، قن نخور  
می‌خوری بی در پی، و شادان و خندان القرار  
بی‌خبر از حال بابای پریشان، قن نخور  
هرچه قند آید به این ویرانه بنکل سهیم توست  
هفته‌ای یک حیّنه هم سهیم من از آن، قن نخور  
کوفت باشد الهی، زهر مارت نیز هم  
قَلب من را کم کروچان زیر ندان، قن نخور  
کَل و کَل شد کل ندان‌های تو پیش از بلوغ  
قند زَا کردی ز بس چون گوسفندان، قن نخور  
از کجایم پول پُل بر کربن درآرم من، که نیست  
در حسایم پول قدر وعده‌ای نان؟ قن نخور  
هی ز دستت می‌دهم دشتنام بر اجداد خویش  
روح اجداد مرا کم‌تر بلرزان، قن نخور  
کردی‌ام بیچاره پُزیر بس که دادم پول قند  
توله‌سی، اَزکَل، آجنّه، کوله‌مرجان، قن نخور

\*\*\*  
های شاعر سگته کردی، راه‌کارش ساده است:  
قن نخر مثل پنیر و میوه و نان، قن نخور  
تو که بی‌نان زنده هستی، قند چیزی نیست که  
گور بابای بساط چای و فتجان، قن نخور  
هفت ساعت بعثت ارزان گشت شاید این متاع  
«یوسف گم‌گشته باز آید»، تو الان قن نخور  
گرچه می‌چسبد سر سیگار، قند و چای دیش  
آن هم ارزانی آقایان انسان؛ قن نخور!\*

**معنی واژه‌های بروجردی:**  
قَب زدن: سرفت چیزی با سرعت و چنگ زدن در آن.  
روله‌شیرین: شیرین و عزیز چون فرزند.  
بنکَل: همان «بالکل» به لفظ عوام، تماماً.  
کروچاندن: جویندن چیزی به شکل نشخوار  
گوسفندان.  
کَل و کَل: ریخته و نپه‌ریخته و کُند شده.  
پُزیر: آتش افروخته.  
توله‌سی: توله‌سگ.  
اَزکَل: گل آتش.  
آجنّه: جنّ جمع است اما عوام به معنای مفرد هم به کارش می‌برند.  
کوله مرجان (اصل تلفظ بومی: کولهٔ مَرچو): توله‌ی مرجان. طمنه به این زیاد که گفته‌اند پدرش نامعلوم بود، پس به نام مادرش «ابن مرقانه» خطابش می‌کردند. این معنا بر عوامی که هنگام عصبانیت فرزند سُز و شیطان خود را چنین می‌نامند، مجهول است. تخم زول: تارس، نخود زوله و نایز.

پیشخوان سیمه

اسب‌های نجیب هم علف می‌زنند

مجموعه شعر «اسب‌های نجیب هم علف می‌زنند» که به همت هرمز چاب و هرمز چاپ منتشر شد. سراینده‌ای این مجموعه شعر امیر هو شنگ



گراوند است.

شمارگان ۱۰۰۰ نسخه چاپ نخست: ۱۴۰۲ قیمت: ۸۵ هزار تومان این مجموعه شامل ۴۹ قطعه شعر است. از آقای گراوند آواز زیر هم پیش‌تر منتشر شده‌است: - کسی روی صورت دال‌ها، خط می‌اندازد، نشر کتاب هرمز، چاپ نخست ۱۴۰۰ - زبان و زمان (مجموعه نقد و نظریه‌ی ادبی) نشر کتاب هرمز، چاپ نخست ۱۴۰۲ - در سایه‌سار کلمات (نقد شعر، داستان و فیلم) نشر کتاب هرمز، چاپ نخست ۱۴۰۲

خبر فرهنگی

نخستین جشنواره‌ی منطقه‌ای شعر لکی واته به کار خود پایان داد



آیین پایانی نخستین جشنواره‌ی منطقه‌ای شعر لکی واته ساعت ۱۵ روز ۱۹ اسفند ماه، در سالن همایش‌های اداری فرهنگ و ارشاد اسلامی بروجرذ برگزار شد.

در این آیین که بدون هیچ کمک و همیاری و همکاری از سوی ارگان‌های دولتی و با حضور جمع زیادی از اهالی فرهنگ و هنر برگزار شد، «پیام گودرزی» مجری مطرح بروجردی، گرداننده‌ی بخش‌های مختلف و متنوع این آیین بود.

آغاز برنامه «فرشاد ملک‌پور» هنرمند بروجردی با سرنا نوازی باشندگان را بر سرذوق آورد.

سپس «محمد فصیحی»، دبیر و مسئول برگزاری جشنواره به ارائه‌ی گزارش جامع و کاملی از روند برگزاری و داوری و برپایی جشنواره پرداخت.

در ادامه دکتر «کامران دولتشاهی» به نمایندگی از رئیس اداری فرهنگ و ارشاد بروجرذ، در باب بزرگان و هنرمندان بروجرذ سخن راند و از عدم حضور مسئولان بروجرذی در حمایت و برگزاری این جشنواره گلایه کرد.

گروه رقص و موسیقی کاسیت به سرپرستی «بهمن هراتی» به اجرای زنده‌ی رقص لری پرداخت که با تشویق بی‌نظیر حضار مواجه شدند. هم‌چنین از سال‌ها خدمت ادبی و هنری استاد «عبدی عالی‌تبار» تقدیر و سپاس‌گزاری و هدایایی به رسم یادبود به وی اهدا شد.

در ادامه‌ی این آیین، شاعران برگزیده‌ی جشنواره شعرخوانی کردند. «مرتضای قبادی‌پور» از کرمانشاه

کتاب «قوم لر»، تألیف دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، شرح مختصری است درباره‌ی وجه‌تسمیه، اصل و نسب، جغرافیای تاریخی، تقسیم‌بندی و پراکندگی جغرافیایی لرها. دکتر امان‌اللهی در این کتاب از قوم‌شناسی لرهای ایران پژوهش کرده است؛ واژه‌ی «قوم» از دیدگاه مردم‌شناسی به گروهی اطلاق می‌شود که دارای زبان و وجوه مشترک فرهنگی و تاریخی باشند. سرزمین کهن سال ایران از دوران باستان زیستگاه اقوام گوناگون بوده و امروز نیز چنین است.

در دوره‌ی هخامنشیان که مرزهای این سرزمین از سیردریا (سیحون) و آمودریا (جیحون) در شرق تا قلب یونان و مصر در غرب گسترده بود، اقوام مختلف با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت به سر می‌بردند. بر اساس کتیبه‌ی اردشیر دوم که در همدان به دست آمده است، اسامی ۳۰ ملیت مختلف که امپراتوری پهلناور هخامنشی را تشکیل می‌دادند به چشم می‌خورد. اما با گذشت روزگار از وسعت این امپراتوری پهلناور به تدریج کاسته شد، در زمان صفویان تلاش همه‌جانبه‌ای برای بازسازی مرزهای این سرزمین صورت گرفت و کمابیش محدوده ایران به مرزهای زمان ساسانیان گسترش یافت، اما این وضع دیری نپایید، زیرا در دوران قاجاریه، دولت متجاوز روس و انگلیس به تجزیه ایران پرداختند و تقریباً نیمی از آن را که شامل سرزمین‌های افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان و غیره بود جدا ساختند. با این حال، ایران هنوز کشور وسیعی است که ده‌ها گروه قومی را در خود جای داده است. اصلاً مردم کنونی ایران از سه گروه قومی، یعنی آریایی، سامی (عرب، یهودیان و آشوریان) و ترک-مغول تشکیل شده‌اند که در این میان گروه اول حائز اکثریت است. هر یک از این سه گروه به اقوامی چند تقسیم می‌شوند.

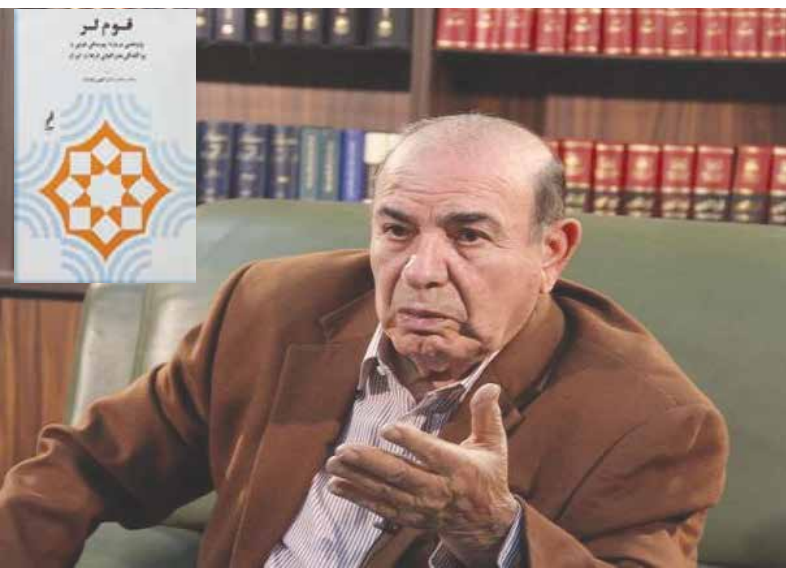
لرها یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های قومی ایران هستند که نزدیک به سه هزار سال پیش همانند دیگر آریاییان از آسیای میانه به ایران آمدند، این قوم در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشورمان همیشه نقش مهمی را بازی کرده و در مقابل اسکنندر مقدونی، تیمورلنگ، مغول، عثمانی‌ها و دیگر دشمنان این سرزمین مردها جنگیده و در دفاع از این آب و خاک تا پای جان ایستادگی کرده‌اند. قوم لر از شعبه‌های متعددی چون لک‌ها، لرهای لرستان، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، ممسنی، حیات داودی، گلهدار و دیگر گروه‌ها تشکیل شده است. لرها در منطقه‌ی وسیعی از ایران شامل سرزمین‌های بین کرمانشاه تا نواحی بوشهر، به سر می‌برند. فزون بر این، اعضای

بررسی‌های زبان‌شناسی و فرهنگی نشان‌دهنده‌ی پیوستگی قومی لرها با دیگر اقوام ایرانی و به ویژه شعبه پارسی است. این قوم در گذشته‌های دور دارای نام‌های دیگری بوده که با گذشت زمان نام قدیمی جای خود را به نام جدیدتر داده تا این که سرانجام واژه‌ی لر جایگزین دیگر نام‌ها شده است. همان‌گونه که می‌دانیم این جایگزینی تنها منحصر به قوم لر نیست بلکه اسامی اقوام و سرزمین‌ها با گذشت زمان دچار دگرگونی شده‌اند.

خبر فرهنگی

نگاهی به کتاب قوم لر، تألیف دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند

بخش نخست



این قوم در استان‌های مختلف ایران چون، ایلام، همدان، اراک، قزوین، خوزستان، فارس، هرمزگان، باخران (کرمانشاهان)، کرمان و نیز نواحی خوار ورامین پراکنده‌اند. هر چند آمار دقیقی از جمعیت لرها در دست نیست ولی تعداد آن‌ها حدود سه میلیون تخمین زده می‌شود.

اصولاً در این کتاب، لرها یا در نظر گرفتن وضع زبان به دو گروه خاوری و باختری تقسیم شده‌اند که مرز بین این دو همانا رود دز یا به قول لرها رودخانه‌ی «سزار» است. گروه خاوری شامل بختیاری‌ها، لرهای کهگیلویه و بویراحمد، ممسنی و لرهای مناطق دیگر چون خوزستان، فارس، بوشهر، هرمزگان و کرمان هستند. گروه باختری در منطقه وسیعی بین رود دز در شرق و مرزهای عراق در غرب به سر می‌برند و شامل لک‌ها، لرهای لرستان، لرهای نهاوند، سیلاخور، بروجرد، توسرکان، ملایر، ایلام و شمال خوزستان هستند. فصل اول کتاب «قوم لر»، تحت عنوان «منشأ واژه‌ی لر»، علت نام‌گذاری واژه‌ی «لر» را شرح می‌دهد که در ادامه چکیده‌ای از این فصل ارائه خواهد شد:

بررسی‌های زبان‌شناسی و فرهنگی نشان‌دهنده‌ی پیوستگی قومی لرها با دیگر اقوام ایرانی و به ویژه شعبه پارسی است. این قوم در گذشته‌های دور دارای نام‌های دیگری بوده که با گذشت زمان نام قدیمی جای خود را به نام جدیدتر داده تا این که سرانجام واژه‌ی لر جایگزین دیگر نام‌ها شده است. همان‌گونه که می‌دانیم این جایگزینی تنها منحصر به قوم لر نیست بلکه اسامی اقوام و سرزمین‌ها با گذشت زمان دچار دگرگونی شده‌اند.

نقد و نگاه



صبا محمودی

به سبب وابستگی به محل سکونتشان شناخته شده‌اند؛ مانند کواکنی‌ها (ساکن کوسکان) و شورایی‌ها (ساکن شوراب). سوم، برخی در ارتباط با نوعی فعالیت نام‌گذاری شده‌اند نظیر تیره‌ی حکام سابق لرستان بوده است. چهارم، بعضی از تیره‌ها به علت پوشیدن لباس یا کفش خاصی به اسمی موسوم گشته‌اند چنانکه تیره «کپنک زرد» لرستان که کپنک‌هایشان به سبب دودزدگی زیاد به رنگ زرد درآمد بود و یکی از سران ایل میر به تیره‌ی چکمه سه (چکمه سیاه) و یا کله سه (کلاه سیاه) از طوایف لرستان و ممسنی که اولی به علت پوشیدن چکمه و دومی به سبب داشتن کلاه سیاه به این اسامی موسوم گشته‌اند. پنجم، بعضی از تیره یا طوایف به علت وابستگی به مکان‌های مقدس نام‌گذاری شده‌اند. ششم، برخی از تیره‌ها نام حیوان یا اودیه بر خود نهاده‌اند مانند تیره‌های دارچین، زنجفیل (زنجبیل) و نیز تیره‌های چقلوند (شغالوند) از طایفه پیرانوند که نیاهای واقعی این تیره‌ها در حدود پنج یا شش نسل پیش می‌زیسته و چنین نام‌هایی داشته‌اند. هفتم، برخی از تیره‌ها بر اساس یکی از روزهای هفته به ویژه روزهای شنبه، یک‌شنبه، دوشنبه، پنج‌شنبه و جمعه نام‌گذاری شده‌اند مانند تیره‌ی دُشم (دوشنبه) از طایفه ویسکرم (چگنی). نهم، برخی از تیره‌ها به علت تخصص در نوعی فعالیت نام‌گذاری شده‌اند مانند تیره‌ی بازگیر که در گذشته بعضی از اعضای این تیره باز می‌گرفته‌اند و یا طایفه چوتاشی (چوب‌تراش) که در ساختن وسایل چوبی مهارت داشته‌اند. هشتم، وضع جسمی نیز در چگونگی نام‌گذاری تیره‌ها دخالت داشته چنانکه تیره‌ی کوسه (از ایل دلفان استان) و نیز تیره‌ی گردن سیاه (از طایفه باورسلار ممسنی) به علت وضع جسمی یعنی کمی موی صورت و نیز خال سیاه بر روی گردن به این اسامی موسوم شده‌اند.

آن‌چه گفته شد نمونه‌هایی است از چگونگی نام‌گذاری در بین بعضی از طوایف و تیره‌ها که نشان‌دهنده‌ی پیچیدگی مطلب است. از طرفی بارها اتفاق افتاده است که یک طایفه یا قومی سرزمین طایفه یا قوم دیگر را تسخیر کرده و نام خود را بر آن منطقه و ساکنان آن نهاده است، چنان‌که برای نمونه طوایف ممسنی در زمان صفویه منطقه شولستان (در فارس) را تصرف کرده و بعداً این منطقه به ممسنی معروف شده است. در یادداشت بعدی به «اصل و نسب لرها» خواهیم پرداخت.

ریشه‌هایی این‌گونه دگرگونی‌ها یعنی تغییر نام اقوام و مکان‌ها کاری بسیار دشوار و در موارد زیادی غیرممکن است؛ زیرا اغلب این رویدادها یا ضابط نشده‌اند یا این که نوشتار یا خاطره‌های مربوط به آن‌ها با گذشت زمان محو شده است. به طور کلی نظریات مربوط به وجه‌تسمیه لرها را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. اول، این که برخی لرها را از نسل شخصی به نام لر دانسته‌اند. دوم، این که واژه‌ی لر را مشتق از کلمات ایرانی چون لهراسپ و غیره گرفته‌اند. و سرانجام سوم، این که واژه‌ی لر نسبت مکانی دارد که آن هم به نوبه خود خنودچه است:

۱) لر، محلی بوده در ولایت ماورود یا مایرود که جایگاه اولیه‌ی تبار لرها بوده است. ۲) واژه‌ی لر مخفف «لور» است که آن هم نام شهری در شمال غربی دزفول یعنی در حوالی اندیمشک بوده است. ۳) برخی نیز گفته‌اند لر از تحریف‌شده واژه «لیر» یا «لر» یعنی کوه‌های پوشیده از جنگل تعبیر کرده‌اند.

با آن که درستی هر یک از این نظریات کمابیش محتمل است با این حال انتخاب یکی از آن‌ها به عنوان واقعیت دشوار است و این دشواری ناشی از آن است که نام‌گذاری در بین اقوام و قبایل از راه‌های گوناگون صورت می‌گیرد. برای روشن شدن مطلب نمونه‌هایی از نام‌گذاری در بین برخی از قبایل و تیره‌های لر را بیان می‌کنیم. اول، بسیاری از قبایل و تیره‌های لر به نام بان‌ی قبیله یا تیره نام‌گذاری شده‌اند. از جمله طوایف بیرانوند، بهاروند، تامساردی و غیره، که معتقدند از نسل بیران، بهار و تماراد هستند. دوم، بعضی

ژغرافیای لرستان؛ تصحیحی پژوهش محور در معرفی لرستان دوره‌ی قاجار



نویسنده‌ی کتاب «ژغرافیای لرستان» می‌گوید: «به‌رغم تلاش‌های ارزشمندی که از اواسط دهه‌ی هفتاد در حوزه‌ی «لرستان شناسی» انجام شده، اما هنوز به جریان فرهنگی تبدیل نشده است.» ژغرافیای لرستان عنوان چهارمین کتاب ساسان والی‌زاده نویسنده و پژوهشگر ادبیات و تاریخ است، کتابی در زمینه اوضاع سیاسی و اجتماعی لرستان در دوره قاجار است، کتابی که نویسنده درباره آن می‌گوید: «احساس کردم که باید برای جبران فقر منابع درباره‌ی لرستان شناسی کاری باید کرد لذا چند سال پیش کتاب مقصود جهان تالیف زاده‌ی محمود میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار که نخستین کوشش در شناخت جغرافیای لرستان است را تصحیح و منتشر کردم.»

والی‌زاده با بیان این که فرهنگ حوزه‌ی گسترده و متنوعی را شامل می‌شود و نمی‌توان آن را به حوزه‌ی خاصی محدود کرد، گفت: «بخش‌های مختلفی از جمله ادبیات، آداب و رسوم و زبان هر کدام بخش مهمی از حوزه‌ی گسترده و فراگیر فرهنگ هستند اما مفهوم فرهنگ گسترده از این حوزه‌ها است. فرهنگ را می‌توان نوعی تربیت و آگاهی جمعی نامید و در تشبیه پیکره‌ی انسانی از آن به‌عنوان عصب یاد می‌شود.» این نویسنده روزنامه‌نگار در ادامه تاریخ‌نگاری و حرکت در مسیر شناساندن مناسبات اجتماعی و سیاسی در ادوار مختلف تاریخی را نوعی فعالیت فرهنگی با هدف تقویت هویت بخشی کرده و در نسل‌های آتی دانست و توضیح داد: «هر کسی که در معرفی وضعیت جغرافیایی منطقه‌ای کام برمی‌دارد و قلم فرسایی می‌کند، بی‌تردید فرهنگ‌ساز بوده و تلاش‌های جنبه تربیتی دارد. برخلاف بسیاری از اقوام که در حیطه سیاسی و اجتماعی مطالعات و آثار جدی و قابل توجه دارند متأسفانه در لرستان این حلقه‌ی مقفوده وجود دارد و به‌رغم تلاش‌های ارزشمندی که از اواسط دهه‌ی هفتاد در حوزه‌ی لرستان شناسی انجام

شعر

حمید رضا اکبری شروه

باید دهانم بچرخد  
بهتر بهار بیاید  
ما تازه بی‌بهار  
از تازار  
تا غارهای هوتو را باید ندیده باشیم  
بهار  
دوباره پنج‌روه‌های پاییزی بندر است  
چقدر سین کم می‌آوریم  
در این جنگ‌های پر ادامه  
چقدر  
بهار بخواهیم  
که هنوز هیچ مانده‌ایم  
پشت این پنجره‌های  
بی‌بال!

۱- تازار: گردنه‌ای بین چهارمحال و خوزستان  
۲- هوتو: نام غارهایی در بهشهر مازندران

مرتضای خدایگان

گمانم آخرش چشم‌انتظاری می‌کشد ما را  
جنون کوچک‌های بی‌قراری می‌کشد ما را  
برایم پانزده‌ی، مرهمی، چیزی فراهم کن  
که روزی عشق با این زخم کاری می‌کشد ما را  
نگاهی نو به بحث کهنه‌ی عاشق‌کشی داری  
چه می‌دانی که این بدعت‌گذاری می‌کشد ما را  
که بی‌تردید آندوه‌ی خناری می‌کشد ما را  
زمان زهر است و عقرب‌های ساعت تیر سرگردان  
نمی‌دانی که این ساعت‌شماری می‌کشد ما را  
تو چشم انتظار از عاشق و دیوانه‌ها داری؟  
ولی آخر همین چشمی که داری می‌کشد ما را

امیر هوشنگ گراوند

اسب‌های نجیب هم علف می‌زنند  
و الف  
پیاده می‌شود از این اشرافیت  
از توهم اسب سفید  
آن‌گاه که  
در پیاده روی‌های جهان  
آرزو  
سمکوب اسب‌ها می‌شود  
دست به دست آن که  
موی دم اسبی بسته و  
در صددالی واحد  
آرزو‌ها را فریاد می‌کشند  
و به ضرب هر فریاد  
سم‌ضرب‌ها، فرود ...  
در فراز اسیل از «اصطبل اوژناس»  
که از یال کوه افتاده و  
اصل نجابت را  
شبهه می‌کشد  
در راه‌های بی‌سوار و  
الف را با علف  
تاخت می‌زند  
به بُن بار دیگر از نجیب

اشکان مسعودی

انحنای دامن

نمی‌دانستی که انحنای آن دامن  
با آبی آسمان  
کل کل می‌کند  
و باد را  
در موزون‌ترین ناز  
خانه‌نشین می‌خواهد.  
دیگر برفی نمی‌یارد  
و ابرها  
دست‌شان از روی چشم  
کنار نمی‌رود.  
امروز چه لهایی در من  
شبهه می‌کند  
که آن براهن پُر از زنبق  
از خاطر م‌کنده نمی‌شود!

محمد فلاحی نسب

وقتی سزای آینه بودن شکستن است  
باور نمی‌کنم که جهان جای دیدن است  
غفلت اگر کنی به تو فرصت نمی‌دهم  
آری مرام گرگ همیشه درین است  
حجم قفس جهنم جاوید آرزوست  
زیرا پرنده‌ی همگی در پرن است  
در نوبهار شاخه گلی بر درخت نیست  
در ذهن باد چون در وزیدن است  
بیهوده است آینه‌ی بی‌هم یکی شدن  
وقتی بنای عمر عیب بر دویدن است  
باید برای پنجره برهان بیابورم  
اینجا هوا، هوای وقیح شکستن است  
نویت به ما رسید و دل آسمان تبید  
آغاز ما همیشه به پایان رسیدن است